

بسم الله الرحمن الرحيم

جزوه درس اندیشه اسلامی ۱

محمد جواد دانیالی

تمام آنچه در این جزوه به خدای متعال و دینش نسبت داده شده است برداشت انسانی نویسنده است که در حد توان سعی کرده بدون خطا باشد!

ممنون خواهم شد در صورتی که نقدها و پیشنهادهای اصلاحی خود را درباره جزوه به این ایمیل ارسال فرمایید

Mjdaniali@semnan.ac.ir

۴	درجات مختلف فهم انسان از خدا	۱
۵	تفاوت مفهوم خدا در طول تاریخ	۱/۱
۸	خدا در یهودیت و مسیحیت	۱/۱/۱
۹	خدا در هندویسم	۱/۱/۲
۱۱	مفهوم خدا در جهان مدرن	۱/۲
۱۱	تصور خدا و پیشرفت های علوم تجربی	1.3
۱۵	اوج تصور خدا در اسلام	۱/۴
۱۵	سبحان الله	۱/۴/۱
۱۷	لا اله الا الله	۱/۴/۲
۱۸	حضور در عین تعالی (لا حول و لا قوه الا بالله)	۱/۴/۳
۱۹	خدا در استدلال و برهان	۱/۵
۱۹	برهان وابستگی موجودات	۱/۵/۱
۲۲	برهان محدودیت	۱/۵/۲
۲۵	برهان صدیقین	1.5.3
۲۷	خدا و هستی	2
۲۷	رب	۲/۱/۱
۲۸	مقدّر	۲/۱/۲
۲۸	هدایت کننده و گمراه کننده	۲/۱/۳
۲۹	خدا و انسان	3
۳۰	خدا در قلب انسان	۳/۱
۳۱	احساس خدا در قلب	۳/۱/۱
۳۲	ویژگی های قلب و وجدان	۳/۱/۲
۴۱	ارتباط خدا با وجدان	۳/۲
۴۳	نتایج حضور خدا در قلب	۳/۳
۴۴	یاد خدا رفتار انسان را خوب می کند.	۳/۳/۱
۴۵	شکر نعمت، نعمت افزون کند	۳/۳/۲
۴۶	نیاز مطلق به خدا اخلاص آورد و شرک از بین برد	۳/۳/۳
۴۷	توکل به او، آرامش دهد	۳/۳/۴
۴۹	خواندن خدا خواستهات را محقق کند	۳/۳/۵
۵۴	خدا و شرها، مصیبت ها و رنج ها	۴
۵۵	شروع لازمه جهان ماده	۴/۱
۵۶	عدمی بودن شروع	۴/۲
۵۶	نسبی بودن شروع	۴/۳

۵۷	نگریستن به کل آفرینش و توجه به هدف دنیا	۴/۴
۶۰	معاد	۵
۶۰	امکان معاد با دلایل تجربی	۵/۱
۶۳	ضرورت و قطعیت معاد با دلایل استدلالی	۵/۲
۶۴	آخرت روی دیگر دنیا	۵/۳
۶۴	مجازات قراردادی (تنبیه و عبرت)	۵/۳/۱
۶۵	مجازات ناشی از علل طبیعی (مکافات دنیوی)	۵/۳/۲
۶۷	مجازات که خود جرم است (مجازات اخروی)	۵/۳/۳
۷۲	برخی مفاهیم مربوط به آخرت	۵/۴
۷۲	پل صراط	۵/۴/۱
۷۲	دائمی بودن عذاب آخرت	۵/۴/۲
۷۴	۶ پیوستها (صرفاً برای مطالعه بیشتر است و از این بخش در آزمون سوالی نخواهد آمد)	

۱ درجات مختلف فهم انسان از خدا

فهم ما از جهان با اولین تجربه های ما از جهان آغاز می شود. در ابتدا انسان هر اتفاقی برایش می افتد به جهان محسوس و تجربی دم دست خود نسبت می دهد. سپس اندک اندک با وسعت پیدا کردن دید انسان به جهان، منشأ پیدایش اتفاقات عالم را نیز کلی تر و با عظمت تر می بیند. درباره حقیقت عالم نیز انسان ابتدا تصور همه چیز را به پدر و مادر خود ختم می کند و تصور می کند پدر و مادرش تواناترین موجودات عالم هستند؛ انسان ها با عاقل تر شدن، متوجه می شوند که قوی تر از پدر و مادر در عالم وجود دارند که امور زندگی شان تحت تأثیر آنهاست؛ مانند حاکمان و فرمانروایان یا ثروتمندان و سرمایه داران یا مثلاً ویروس های غیرقابل کنترل یا حیوانات درنده و خطرناک. اندک اندک انسان ها متوجه می شوند خود حاکمان و فرمانروایان و کل جامعه نیز تحت تأثیر قوانین حاکم بر جهان هستند که بر زندگی تمام انسانها، از فقیر تا ثروتمند و از ضعیف تا قوی، همگی محکوم به تسلیم شدن در برابر آنها هستند.

انسان با رشد اندیشه اش و با تأمل و تفکر در تجربیاتش به این نتیجه می رسد که هرچه در این عالم اتفاق می افتد و هرآنچه را که با حواس خود تجربه



می‌کند، تحت سلطه موجودات یا قوانین قوی‌تر و با عظمت‌تر دیگری است. به همین دلیل همیشه انسان‌ها در حال تکامل و افزایش دیدگاه تجربی خود درباره منشأ و عامل اصلی پیدایش و اداره جهان هستند.

۱.۱ تفاوت مفهوم خدا در طول تاریخ



آنگونه که دین‌شناسان و تاریخ‌شناسان گفته‌اند در طول تاریخ انسان‌ها در نتیجه تجربیات خود دید مشترکی نسبت به مجموعه جهان هستی داشته‌اند. در واقع از ابتدای تاریخ تجربه بشری، انسان‌ها علاوه بر تجربه جهان با حواس خود، در کنار آن و با تأمل و دقت در تجربه‌ها امور زیر را نیز می‌فهمیدند و به نوعی دارای یک احساس مشترک در این زمینه‌ها بودند:

۱. ترس از هیبت و جلال موجود در عالم هستی
۲. شیفتگی و جذابیت حاصل از جمال و زیبایی هستی
۳. حیرت، ابهام و رازآلودگی هستی
۴. احساس یگانگی با حقیقت هستی در عین احساس بی‌چیزی و هیچ بودن خود در مقابل آن^۱

از آنجا که منابع معرفت و شناخت آدمی محدودیت‌های بسیاری دارد، دیدگاه‌های بشر درباره منشأ به وجود آورنده هستی در طول تاریخ به گونه‌ای وابسته به طرز فکر او و محدودیت‌های علمی او بوده است. اگر فرض کنیم آدمی در طول تحولات تاریخی به نوعی تکامل فکری نایل شده، می‌توان چنین در نظر گرفت که تصور او از پروردگار جهان نیز به تدریج تکمال یافته است؛ فرایندی که از تغییر و تکامل ادیان از ادیان ابتدایی به ادیان پیشرفته نیز فهمیده می‌شود. این سطح‌ها که اکنون هم در برخی از قبائل و فرهنگها یافت می‌شوند عبارتند از:

^۱ این قسمت با استفاده از این کتاب نوشته شده است: دکتر رضا اکبری، مبانی اندیشه اسلامی ۱، نشر معارف ص ۳۲-۳۴؛ نیز مراجعه کنید به: دین پژوهی میرچا الیاده ترجمه بهاءالدین خرمشاهی.

۱. فیتیش پرستی: (بی جان پرستی / بت پرستی) در زمانی انسان ها کاملاً در سطح بسیار پایینی از معرفت حسی بودند. همان چیزهایی که می دیده اند می پرستیدند و فکر می کردند این ها مشکلی و یا نیازی از آن ها را بر طرف می کنند.

۲. توتم پرستی: (جاندار پرستی) پرستش حیوانات تقریباً دارای معرفت خیالی و وهمی بودند. مثلاً عقاب را مظهر قدرت دانستن و پرستش کردن او

۳. پرستش مظاهر طبیعت: سطح پرستششان از سطح زمین بالاتر رفته و به امور ماوراء زمین توجه می کرده اند و می پرستیدند. خورشید پرستی، ستاره پرستی و ...

۴. چند خدا باوری:

مرحله اول: (خدای روزی، خدای باران ، ... یا همان الهه ها) انسان ها به این معرفت رسیده بودند که نمی توان خداها را مشاهده کرد و مظاهر طبیعت تصویرهایی از خدایانی هستند که نمی توانیم مشاهده کنیم.

مرحله دوم: خدای خیر و شر (ثنویت) به این معنا که همه ی خیرها برای یک خدا و همه شرها برای یک خدای دیگر است.

۵. همه خدا انگاری؛ به این معنا که همه چیز را جاندار و بخشی از خدا می دانستند.

در مقایسه این موارد یک نوع تکامل تفکر و اندیشه دیده می شود. هر چه تفکر انسان رشد کرده نوع نگاهش هم به خدا رشد کرده است. شبیه به سیر تکامل اندیشه جامعه انسانی درباره خدا، انسان جامعه کنونی و نیز هر انسانی به شخصه مرحله های مختلفی از تصور خدا را تجربه می کند. برخی انسان ها اتفاقاتی که برایشان می افتد را به اجسام بی جان اطراف خود نسبت می دهند؛ برخی انسان ها رخدادهای زندگیشان را به حیوانات یا انسان های اطراف خود نسبت می دهند و مثلاً رئیس، مدیر، استاد و ... را مسئول اتفاقاتی می دانند که برایشان رخ می دهد؛ برخی امور هستی را به اجرام کیهانی نسبت می دهند؛ برخی امور ماورائی (مانند ارواح و جنیان) را در اداره امور خود مؤثر می دانند؛ برخی موجود بزرگی را که از برخی جهات روحی شبیه به انسان است را خدا می دانند و او را مؤثر و فاعل همه چیز می دانند. به همین ترتیب می توان عامل پدید آورنده اتفاقات پیرامون ما را گام به گام به بالاتر از قبل نسبت داد.

نمونه ای از پرستش
مظاهر طبیعت در
اکتشاف جدید گورهای
دسته جمعی کودکان در

پرواحس زده می شود:

<https://www.nationalgeographic.com/magazine/2019/02/chimu-people-sacrificed-children-llamas-peru-mystery/>

بخشی از نقاشی آفرینش انسان اثر میکل آنژ
بر سقف کلیسای در واتیکان که رابطه انسان و خدا را
به تصویر کشیده است.



تعدادی از خدایان هند



برهمن



ساراسواتی



لاکشمی



ویشنو



پازیدون خدای دریا در
یونان باستان



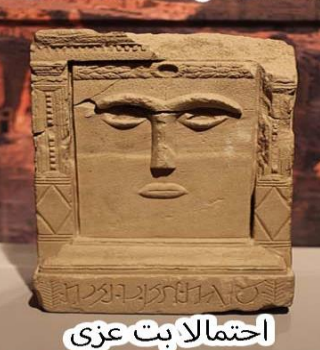
آتانا الهه عقل و حکمت و جنگ
در یونان باستان



زنی در حال عبادت یکی از
خدایان مصر از خدا به سمت زن
نور خیر و برکت تابیده می شود



رامسس سوم در حال تقدیم پیشکش به آمون



احتمالاً بت عزی



مجسمه های شبیه به بت
که در یمن یافت شده است

بشر در طول تاریخ خدایان مختلف را پرستیده است؛ از ساده ترین تا پیچیده ترین اندیشه ها

به بیان دیگر می توان گفت انسان قطعا اداره امور خود را به یک یا چند نقطه در عالم برمی گرداند؛ یا به اجسام بی جان، یا به نیروهای فیزیکی و شیمیایی بی جان، یا به قوانین هستی، یا به جاندارهایی شبیه به خود یا در یک نگاهی از بالای جهان به حقیقتی بی نهایت نسبت می دهد.



۱.۱.۱ خدا در یهودیت و مسیحیت

کتاب مقدس شامل دو کتاب عهد عتیق (قدیم) و عهد جدید است. در عهد قدیم و پس از آن عهد جدید صفات متعالی زیادی به خدا نسبت داده شده است و در مقابل بت پرستی یا فرعون پرستی مردم آن زمان تکامل بسیار زیادی در تصور مردم از خدا ایجاد کرده است. به عنوان مثال خدایی که در کتاب مقدس یهودیان نشان داده شده است خدایی واحد، عالم، قادر و آفریدگار کل مخلوقات در آسمان و زمین است؛ علاوه براین باوجود اینکه برای بنی اسرائیل در آن زمان مایل بودند که خدای آنها دیدنی و ملموس و تجربی باشد، اما حضرت موسی تلاش بسیاری انجام داد تا به آنها بفهماند که خدا نادیدنی است.

توضیح بیشتر

با وجود تکامل تصویر خدا در کتاب مقدس نسبت به فهم پیشین بنی اسرائیل، اما تصویر خدا آنگونه که در متن فعلی این کتاب وجود دارد بسیار شبیه به انسان است. یعنی خدا هرچند دیده نمی شود اما خصوصیتی مانند پایین آمدن بر روی زمین، آواز خواندن، پشیمانی از کارهای پیشین و فراموشی دارد.^۲

مشکل و محدودیت دیگری که تصویر خدا در عهد عتیق (تورات) کتاب مقدس دارد انحصاری بودن خدا برای بنی اسرائیل است. خدا در تورات موجود، به بنی اسرائیل به عنوان یک قوم ویژه نگریسته است و گویا آنها نسبت به انسانهای عادی خاص هستند و خدا نیز خدای ویژه آنها است.

ویژگی محدود دیگر تصویر خدا که مختص مسیحیان است اعتقاد به تثلیث می باشد. تثلیث یعنی اعتقاد به سه گانه بودن خدا؛ یعنی اعتقاد به اینکه خدا در سه حالت بروز پیدا کرده است: پدر و پسر (عیسی) و روح

۱. انجیل یوحنا فصل ۱/قطعه ۱۸: خدا را هرگز کسی ندیده است خدای یگانه ...

سفر پیدایش فصل ۱/قطعه یک: در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید.

عهد جدید، نامه رومیان/۱۳... قدرتی جز از خدا نیست و آنهایی که هست از جانب خدا مرتب شده است.

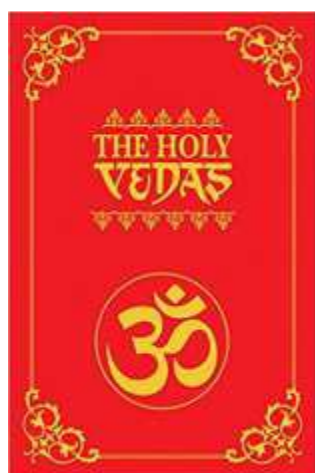
۲. برای مطالعه بیشتر درباره تصویر خدا در عهد عتیق (کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان) و مشاهده صفات شبیه به انسان خداوند در این کتاب مراجعه

کنید به مقاله تصویر خدا در عهد عتیق به آدرس: <http://ensani.ir/file/download/article/20121209083329-9500-4.pdf>

القدوس. این خود نوعی تصور تجربی داشتن از خداست. مسیحیان چون مقام حضرت عیسی را خیلی بالا می‌دانستند تصور کردند خدا در جسم حضرت عیسی حلول کرده است و حضرت عیسی جنبه محسوس و تجربی خدا است.^۱

تثلیث یکی از انحرافات وارد شده در مسیحیت است. مسیحیان اکنون می‌گویند ما توحید را قبول داریم اما در عین حال خدای واحد را سه گانه نیز می‌دانیم.

۱.۱.۲ خدا در هندویسم



در میان ادیان شرقی تنها اشاره‌ای به مفهوم خدا در هندویسم، گسترده‌ترین دین شرقی می‌پردازیم. کتابهای مقدس هندویی در مجموعه «وداها» جمع آوری شده است. بخش اعظم آن شامل آیین و رسوم و ستایش آتش و خورشید و سایر مظاهر طبیعت و نیز دعاهایی برای گسترش روزی، باروری، بخشایش گناهان و ... است.

آخرین کتاب این مجموعه «اوپانیساده‌ها» نام دارد که از لحاظ تاریخی سالها بعد از بخش‌های قبلی بدان افزوده شده است. جالب است که مطابق با همان نکته رشد اندیشه انسان‌ها درباره خدا، محتوای این کتاب کاملاً متفاوت از کتابهای پیش از خود است. برخلاف کتابهای پیشین که همگی بر آیین‌ها و مراسمات و عوامل متعدد و فراوان تأثیر گذار بر اتفاقات جهان تأکید داشتند، در اوپانیساده‌ها که کتاب آخر آنهاست بر معرفت به خود (آتمن) و معرفت به خدا (برهمن) تأکید شده است.

در این کتاب همه عوامل موجود در عالم را به یک حقیقت واحد برمی‌گرداند و تعدد و چندگانه بودن عوامل را کنار می‌گذارد. توضیحاتی که در اوپانیساده‌ها از برهمن یعنی منشأ تمام اتفاقات عالم شده است بسیار شبیه خدای متعالی در اسلام است. بخش‌هایی از متن اوپانیساده‌ها در توصیف «برهمن»:

۱. این در حالی است که کلمه تثلیث هرگز در کتاب مقدس مسیحیان نیامده است و نخستین کاربرد آن در تاریخ مسیحیت به سال ۱۸۰ میلادی بازمی‌گردد. البته به گمان مسیحیان عبارت مربوط به اعطای حق تعمد در انجیل «متی» بیانگر تثلیث است: «ایشار را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمد دهید» یا در جای دیگر در دعایی گفته شده است: «فیض عیسی سرور و محبت خدا و مشارکت روح القدس با شما باشد»

«او هم ساکن است و هم متحرک، هم دور است و هم نزدیک»

«او در جنوب و شمال و در همه جا است»

«همانگونه که تمام رودهایی که از اقیانوس سرچشمه می گیرند باز بدان باز می گردند، همانطور نیز همه چیز از برهن صادر می شوند و باو باز می گردند»^۱

بخش های مذکور از کتاب اوپانیشادهای هندویی کاملاً شبیه به این عبارات از قرآن درباره خدای متعال است:

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

مشرق و مغرب، از آن خداست! و به هر سو رو کنید، خدا آنجا است! خداوند بی نیاز و داناست!

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

ما از آن خدائیم و به سوی او بازمی گردیم.

توضیح بیشتر^۲

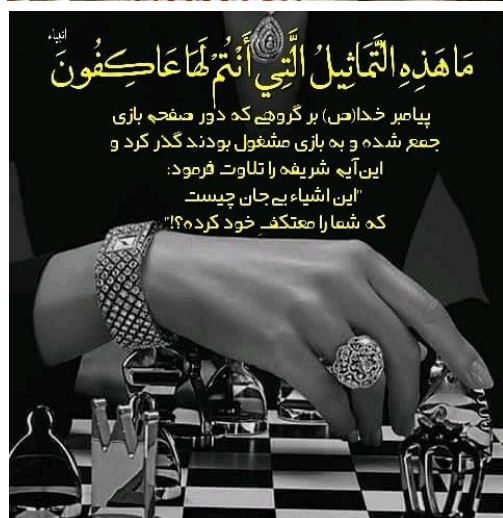
بنابراین دیده می شود که مرتبه های مختلفی از تصور خدا در ادیان مختلف وجود دارد؛ از مرتبه های کاملاً تجربی و ملموس گرفته تا مرتبه های بالاتر از تجربه و حس. هر قدر سطح اندیشه جوامع بالاتر می رفته، نوع نگاه آنها به خدا نیز کامل تر می شده است؛ یعنی تصور انسان ها از عوامل گوناگون و سطحی به سمت عاملی واحد و خارج از دسترس تجربه می رفته است. یعنی «تعدد» و «محسوس بودن» جای خود را به «یکتایی» و «غیر محسوس بودن» می داده است. انبیاء و هدایت گران جوامع تلاش می کردند چندخدایی، دیدنی بودن خدا، صفات محدود انسانی و ... را از خدا نفی کنند و با افزایش سطح فکری انسانها یکتایی، نادیدنی و نامحسوس بودن و متعالی بودن را جایگزین فهم انسان ها از خدا کنند.

^۱. این بخش ها از این کتاب آورده شده است: (شایگان، داریوش، ادیان و مکتب های فلسفی هند، ج ۱، ص ۱۰۵، انتشارات امیر کبیر، چاپ ۵، ۱۳۸۳)

۱.۲ مفهوم خدا در جهان مدرن



بت امروز ما چیست؟



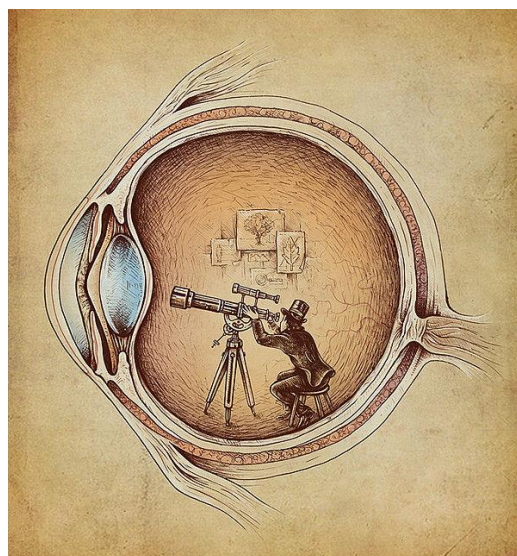
در جهان امروز آنچه که انسان‌ها منشأ اصلی تمام اتفاقات جهان می‌دانند، پروردگار آنها است. بعضی از انسان‌ها قوانین موجود در جهان را منشأ پیدایش هستی می‌دانند، بنابراین قوانین پایه می‌شود پروردگار آنها. هر کس یا هر چیزی که انسان‌ها نسبت به آن نهایت ترس، دلمشغولی، نگرانی، دلهری یا عشق و امید و انگیزه را داشته باشند او در حقیقت معبود آنها خواهد بود.^۳

۱.۳ تصور خدا و پیشرفت های علوم تجربی

در این بخش به دو تفکری که در جهان کنونی به واسطه پیشرفت علم و تکنولوژی در ارتباط با خدا و پرستش خدا به وجود آمده است می‌پردازیم:

۱. **توهم عقب نشینی خدا با پیشرفت علم؛** پیشرفت های علمی و تکنولوژیک بشر در قرون اخیر توجه انسان به خدا و پرستش او را تحت تأثیر قرار داده است. انسان امروزی احساس می‌کند با اکتشافات

علمی و پیدا کردن رمز و راز هستی، به قدرتی دست پیدا کرده است که با وجود آن حیرت و ابهام انسان قدیم را که به دلیل ناآگاهی او از بسیاری از علت ها و عوامل طبیعی بوده است، کنار بزند. او فکر می کند اکنون علل و عوامل موجود در عالم را کشف کرده و توانسته طبیعت را به تسخیر خود درآورد و دیگر جایی برای حیرت و ابهام و ترس و شیفتگی وجود ندارد.



پاسخ: تصور مذکور کاملاً اشتباه و ناشی از نگاه سطحی به

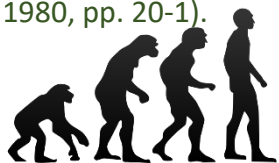
جهان است. به این دلیل که راز آلودگی و حیرت آور بودن هستی، جلال و عظمت آن تا ابد ادامه دارد و هیچگاه به نهایت نخواهد رسید. هرچند بشر در کشف رازهای هستی پیشرفت های زیادی داشته است، اما به دلیل عمق بی نهایت هستی، هیچ گاه علم به پایان کار نمی رسد. فرض کنید روزی علم به ماهیت اتم و پس از آن الکترون دست پیدا کند و به عنوان مثال کوارک را به طور کامل شناسایی کند. آیا کار به پایان رسیده است؟ باز باید تلاش کند تا ماهیت آنچه منشأ الکترون بوده است را بیابد. یعنی نقطه تمرکز علم از الکترون به آنچه الکترون از آن ساخته شده است منتقل می شود و در اینصورت علم به هیچ نهایتی نرسیده است. این سیر همچنان ادامه خواهد داشت و هیچ گاه راز خلقت برملا نخواهد شد و عظمت و ترس ناشی از جلال آن و جذبۀ جمال آن به پایان نخواهد رسید.

برخی از دانشمندان به راز دائمی هستی اشاره کرده اند؛ به عنوان مثال آینشتاین در کتاب تکامل فیزیک می گوید: «علم کتابی نیست که به آخر رسیده باشد و هرگز هم چنین نخواهد بود. هر پیشرفت مهم، مسائل جدیدی را به همراه می آورد، و هر تکاملی، در دراز مدت اشکالات تازه و عمیقتری را آشکار می سازد.» (آینشتاین، تکامل فیزیک، ص ۲۴۹) و نیز جینز فیزیکدان مشهور می گوید: «ما هرگز نخواهیم توانست - حتی در عالم خیال - در ساعت [زندگی] خود را باز کنیم و ببینیم چرخهای آن چگونه می گردند. موضوع حقیقی مطالعات علمی هرگز نمی تواند حقایق طبیعت باشد بلکه فقط ملاحظات [و دیدگاههای] ما در طبیعت است. (جینز، جیمز هاپوود، فیزیک و فلسفه، ترجمه علی قلی بیانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱. ص ۲۰۴-۲۰۵)

هاوکینگ فیزیکدان مشهور جهان معاصر نیز در کتاب تاریخچهٔ زمان می گوید دانشمندان به دنبال یافتن قانون واحد و نهایی هستی اند تا به وسیلهٔ آن تمام رازهای هستی را برملا کنند و دیگر هیچ امر مبهم و

زیست شناسانی که نظریه تکامل را ناسازگار با خدا می- دانند به دلیل اینست که به دنبال خدای محسوس شبیه به انسان هستند:

“Odd arrangements and funny solutions are the proof of evolution - paths that a sensible God would never tread but that a natural process, constrained by history, follows perforce” (“The Panda’s Thumb”, 1980, pp. 20-1).



ناشناخته‌ای در هستی نباشد؛ اما پس از آن خود هاوکینگ در سخنرانی ای در سال ۲۰۰۳ می گوید برخلاف دیدگاه قبلی ام به این نتیجه رسیده ام که تحقیق و پژوهش در یافتن قوانین جهان هیچگاه به اتمام نمی‌رسد.^۱

۲. توهم قرار گرفتن قوانین علمی به جای خدا؛ برخی دانشمندان معتقدند

که پیشرفتهای علوم تجربی به جایی رسیده است که نشان می‌دهد جهان براساس قوانینی که در آن وجود دارد اداره می‌شود و نیازی به خالق ندارد. این دانشمندان می‌گویند ما هرچه بررسی می‌کنیم به قوانین پیچیده‌ای می‌رسیم که تمام اتفاقات عالم بر اساس آنها توجیه می‌شود و هیچ جای خالی‌ای وجود ندارد که وجود خدا آن را پر کند. مثلاً دربارهٔ آغاز خلقت عالم مدعی هستند که قوانینی در عالم وجود دارد که خودبه‌خود انفجاری رخ خواهد داد و کهنکشان‌ها و تمام مواد و نیروهای

مابین آنها در اثر همین قوانین به وجود خواهد آمد و لازم نیست که نیروی ماورائی خارجی برای آغاز عالم وجود داشته باشد.

پاسخ: اگر انسان خدا را در ذهن خود تصور کند و او را موجودی شبیه به خود ببیند و برایش ذهن و تصمیم‌گیری و خوشحالی و ناراحتی شبیه به خود تصور کند، قطعاً با تحقیق و بررسی‌های تجربی و استدلالی به این نتیجه خواهد رسید که چنین موجودی وجود ندارد؛ یعنی موجودی که خارج از جهان در حال نظارهٔ این جهان باشد و هرازگاهی در اتفاقات جهان دخالت کند و حالاتی مانند انسان داشته باشد قطعاً وجود ندارد. این همان خدای تصور شدنی و شبیه به انسان است. درحالی که گفتیم خدای حقیقی حتی تصور هم نمی‌شود. بنابراین خدایی که برخی دانشمندان در نتیجه برخی تعالیم خانوادگی و سنتی تصور

^۱ . متن سخنرانی مذکور تا سال ۲۰۱۷ در این سایت موجود بوده است: <http://www.hawking.org.uk/godel-and-the-end-of-physics.html>. اما اکنون این سایت از دسترس خارج شده و فایل این سخنرانی را می‌توان از این آدرس به دست آورد: <http://lappweb.in2p3.fr/~dinis/Hawking.pdf>

می‌کنند و به دنبال آن می‌گردند، روشن است که وجود ندارد و آن را نخواهند یافت. خدای حقیقی وجودی است که فراتر از هرگونه تصویری در دل تمام اتفاقات جهان و لحظه‌لحظه رخ داده‌های عالم هستی وجود دارد و تمام قوانین جهان که دانشمندان برخی از آنها را شناسایی می‌کنند مخلوق اوست و از او سرمنشأ گرفته است و جلوه‌ای از آثار و صفات و افعال او در عالم است. پس شیوه اداره جهان توسط خدا دخالت خارج از عالم نیست بلکه قانون بودن تمام قوانین علمی نیز به اراده و خواست خداست؛ ازین رو خدا موجودی خارج از عالم نیست بلکه در بطن تمام واکنش‌ها و رخ داده‌های عالم حضور فعال و زنده دارد.

برخی انسان‌ها وقتی متوجه می‌شوند که خدای کودکانه آنها واقعی نیست، به کلی منکر خدا می‌شوند. این اتفاق از آنجا رخ می‌دهد که از یک طرف تصور صحیحی از خدا برای انسان وجود ندارد و از طرف دیگر تصور غلط و کودکانه نیز فرو ریخته است، بنابراین برخی در درون به طور کلی خدا را کنار می‌گذارند و منکر آن می‌شوند. درحالی که خدای ساده و کودکانه باید کنار برود و جای خود را به خدای حقیقی عالم بدهد. خدایی که حقیقت تمام اتفاق‌های جهان است.

برای توضیح بیشتر کلیپ
زیرا ببینید:
آیا کشف علت یک چیز
آن را از خدا بی‌نیاز می
کند؟

پیشرفت علوم تجربی نه خدا را اثبات و نه انکار می‌کند؛ چراکه تمام ویژگی‌های قابل تجربه ماده همگی مخلوق خداست. ذات خدا در هیچ زمانی (نه در دنیا و نه در آخرت) و توسط هیچ موجودی (نه انسان و نه ملائکه) قابل حس تجربی نیست اما تمام تجربیات و امور حسی ما مخلوقات و تجلی صفات او هستند.

۱.۴ اوج تصور خدا در اسلام



در اسلام تصویری از خدا ارائه شده است که بالاترین تصویری است که انسان می‌تواند بدان دست پیدا کند. گفتیم که از بت پرستی گرفته تا خورشید و ماه پرستی و الهه‌های اسطوره‌ای و در نهایت خدای یکتایی که شبیه به انسان در آسمان‌های بالا تصویر می‌شود، همگی مراحل مختلفی از تصویر خدا بود. گام نهایی اسلام در

توضیح پروردگار هستی اینست که بالاتر از تمام این مراحل می‌گوید پروردگار عالم نه تنها یکی است و نه تنها تمام موجودات مخلوق او هستند و نه تنها دارای جسم و اعضا و جوارح نیست و نه تنها دیده نمی‌شود بلکه اصلاً قابل فهم و تصور نیز نمی‌باشد.

براین اساس خدا نه تنها از حواس تجربی ما فراتر است بلکه از تصوراتی که ما با استفاده از حواس تجربی در ذهن خود می‌سازیم نیز بالاتر است. بنابراین در آخرین توصیف درباره خدا اسلام می‌گوید «آنچه فهم انسان درباره خدا بدان دست پیدا می‌کند» خدا نیست. این گفته اوج معرفت درباره خداست.

گفتیم که موسی علیه السلام تلاش کرد به بنی اسرائیل بفهماند که خدا دیدنی نیست. این یک مرحله میانی از معرفت الهی بود. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مرحله بالاتری تلاش می‌کند به انسانهایی که نادیدنی بودن خدا را فهمیده‌اند این را بفهماند که خدا اصلاً درک ناشدنی است.

مفهوم خدا در اسلام را می‌توان از اذکار مهم و ارزشمندی که در اسلام تعلیم داده شده است می‌توان فهمید:

۱.۴.۱ سبحان الله

تسبیح یعنی منتقل کردن ذهن به بالاتر از آنچه انسان می‌فهمد. یعنی هر آنچه را من می‌فهمم و مناسب حال خود من است از خدا دور کردن و متعالی دانستن خدا از آن!

انسان به دلیل محدودیت ذهنش به ناچار، خدا را موجودی شبیه به خود، دارای ذهن و فکر می‌داند. موجودی که تحت تاثیر اتفاقات ناراحت یا خوشحال می‌شود و در سر دوراهی‌ها فکر می‌کند و بعد انتخاب

می‌کند. باید بدانیم این تصور از خدا بچه گانه است. یعنی تمام تصوراتی که حتی از طریق شنیده‌های دینی در ذهن ما ایجاد شده است تصوراتی ناصحیح است و باید بدانیم که خدای حقیقی از تمام آنها منزّه است.^۱ خدا بلندمرتبه تر و فراتر از تمام آنچیزی است که انسان در ذهن خود از خدا ساخته است. این یعنی «سبحان الله».

قرآن بر تسبیح پروردگار بسیار تاکید دارد. به عنوان نمونه درجایی به پیامبر می‌فرماید: «سبح اسم ربك الاعلی» اسم خدای بلندمرتبهات را منزّه بدار. «اسم خدا» می‌تواند همان مفهوم خدا باشد. در اینجا پیامبر امر می‌شود که مفهوم خدا را منزّه بداند؛ یعنی بداند که خدا از آنچه می‌داند بالاتر است. ازین روست که تسبیح خدا «سبحان الله» یک وظیفه همیشگی برای بندگان خداست؛ چرا که هیچگاه به اسم یا مفهوم واقعی خدا دست پیدا نمی‌کنند.

نکات زیر درباره «سبحان الله» قابل توجه است:



«سبحان الله» مانند پله هایی است که انسان را به سمت بینهایت عالم پیش می‌برد.
(تصویر از باورپوینت درس دکتر حسین مطیع گرفته شده)

۱. هر انسانی خدای خود را به ناچار به اندازه فهم خود تصور می‌کند و با او ارتباط برقرار می‌کند و صحبت می‌کند. ^۲ توجه مداوم به ذکر ارزشمند «سبحان الله» یعنی ثابت نماندن بر تصور ابتدایی از خدا و حرکت کردن به سمت تصورهایی بالاتر و بالاتر.

۲. دست نایافتنی بودن خدا درباره صفات او نیز هست. یعنی اگر ما بخواهیم علم خدا را تصور کنیم چون فقط علم محدود

را می‌توانیم بفهمیم، بنابراین از علم خدا هم تصور محدود خواهیم داشت و این با واقعیت صفت علم خدا متفاوت است. تصور ما از مهربانی و دوست داشتن خدا هم تصویری محدود و غیر واقعی است.^۴

۱. وَقَالَ ع فِي خُطْبَةٍ أُخْرَى دَلِيلُهُ آيَاتُهُ وَوُجُودُهُ إِثْبَاتُهُ وَ مَعْرِفَتُهُ تَوْحِيدُهُ وَ تَوْحِيدُهُ تَمْيِيزُهُ مِنْ خَلْقِهِ وَ حُكْمُ التَّمْيِيزِ بَيْنُونَهُ صِفَةٌ لَا بَيْنُونَهُ عَزْلَةٌ إِنَّهُ رَبُّ خَالِقٍ غَيْرِ مَرْبُوبٍ مَخْلُوقٍ كُلُّ مَا تُصَوِّرُ فَهُوَ بِخِلَافِهِ - ثُمَّ قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ لَيْسَ يَأْكُلُ مِنْ عَرْفِ بَنَفْسِهِ ... (احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۲۰۱)

۲. در روایتی امیرالمومنین (ع) درباره نسبت خدا و مخلوقات فرموده: ... إِنَّمَا تَجِدُ الْأَدَوَاتِ أَنْفُسَهَا ... (ابزارها فقط خود را می‌یابند [نه خدا را]) به عبارت دیگر می‌توان گفت که انسان‌ها نیز در تصور از خدا فقط خود را می‌یابند. هر قدر انسان‌ها بزرگ تر شوند خدای آنها نیز بزرگ تر می‌شود.

۳. هر قدر انسان تصورات ذهنی از خدا را دور کند دینش از تعصب دورتر و خدایش عاقلانه تر و با واقعیت منطبق تر می شود.

۴. تسبیح خدا باعث می شود تمام بدی ها را انسان در خود ببیند. در حل مسائلی که برایش پیش می آید به خود مراجعه می کند به جای اینکه به دیگران اتهام زند که در نهایت این اتهام ها به خدا می رسد. جهان را چون برآمده از اراده خدای پاک می بیند آن را به طور کلی خیر میداند و هر عیب را از بدی خودش می بیند. وقتی



اگر صورتی از خدا در ذهن خود ساختی، تو خالق آنی نه او خالق تو. پس بدان که او خدا نیست.

برای یونس نبی (ع) بلایی پیش آمد و دچار غصه شدید شد با این عبارت به یاد خدا افتاد:

وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (انبیاء/ ۸۷)

و ذا النون [یونس] را (به یاد آور) در آن هنگام که خشمگین (از میان قوم خود) رفت و چنین می پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت (اما موقعی که گرفتار شد،) در آن ظلمت صدا زد: «(خداوند!) جز تو معبودی نیست! منزهی تو! من از ستمکاران بودم!»

مطلب بیشتر
تمرین ۶

وقتی بدانیم حقیقت عالم غیر قابل فهم است دیگر نیازی به اثبات وجود آن نیست؛ انسان چون می خواهد تصورات و فهم خود را به عنوان خدا اثبات کند به مشکل و شک می افتد. اما اگر تمام تصوراتش از خدا را کنار بگذارد هیچ شکی ندارد که عالم هستی حقیقت و منشأی دارد. حقیقتی که نمی تواند بفهمدش؛ اما در وجودش شکی نیست. این همان نهایت اندیشه بشر درباره پروردگار هستی است.

۱.۴.۲ لا اله الا الله

لا اله الا الله یعنی تمام وابستگی ها، دلدادگی ها و محبوب ها را رها کن و بدون وابستگی باش؛ بدون وابستگی یعنی تو باش و حق، یعنی دل دادن به الله! تمام وابستگی های خارجی و ذهنی همه و همه، اجتماعی، اقتصادی، دینی و ... همگی شرک است و از بین رفتنی.

چه تصویری از خدا در ذهن شما وجود دارد؟
با این تصور چه ارتباطی دارید؟
آیا می توانید این تصور از خدا را کنار بگذارید؟
داشتن تصور از خدا چه مشکلی دارد؟

جالب است بدانید اینکه خدا چقدر در دل انسان حضور داشته باشد، وابسته به اینست که چقدر انسان تصورات و وابستگی های ذهنی از خدا را کنار بگذارد. تصوراتی که انسان از «رب» خود (به معنی آن کس

که امور زندگی اش به دست اوست) در ذهن دارد و برای او وابستگی های دروغین ساخته است باعث می شود «رب» واقعی جایی برای حضور در دل انسان نداشته باشد. رد تمام تصورات حتی تصوراتی که از آموزه های دینی در ذهن ما ایجاد شده است، باعث می شود که رب واقعی برای حضور در دل جا پیدا کند. ذکر «لا اله الا الله» که در ظاهر ذکر ساده ای به نظر می آید مربوط به همین نکته است. هر قدر انسان خداهای تصویری را منکر شود، خدا واقعی تر در دل و قلب او جای می گیرد. شرط دریافت خدای واقعی انکار هر خدای ذهنی است. ابتدا «لا اله» باید محقق شود تا «الله» خودبخود جلوه گر گردد. در واقع وظیفه انسان بیرون کردن خدایان خیالی و تصویری و ذهنی است نه وارد کردن خدا در دل؛ زیرا اگر خدایان غیر واقعی بیرون روند آینه دل خودبخود حق را نمایش می دهد.

برخلاف این، اگر انسان خدای ذهنی را خدای واقعی بداند اولاً دلیلی برای اثبات آن نخواهد یافت، ثانیاً نسبت به آن شک می کند، از پرستش آن خسته و دل سرد می شود و چه بسا در نهایت از اساس منکر خدا شود.

به نظر می رسد به همین دلیل است که از پیامبر درباره اهمیت لا اله الا الله نقل شده است که فرمودند:

خَيْرُ الْعِبَادَةِ قَوْلُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.^۱

بهترین عبادت گفتن «لا اله الا الله» است.

مطلب بیشتر

۱.۴.۳ حضور در عین تعالی (لا حول و لا قوة الا بالله)

با وجود اینکه در اسلام پدید آورنده عالم چنان از دسترس انسان ها دور است که نه دیده می شود و نه حتی فهمیده می شود اما تمام آنچه که انسان تجربه می کند افعال، صفات، آثار و تجلی اسماء الهی است.. تمام اتفاقاتی که برای ما رخ می دهد همگی کارهای خدا هستند که ما با آنها مواجه می شویم. تولد، رشد، یادگیری، گرسنگی و رفع آن، تشنگی و رفع آن، بیماری و بهبود آن، تصادف، سقوط از بلندی، لذت بردن از چیزی، خواب و مرگ همه و همه افعال خداست که در هستی اتفاق می افتد. تمام این کارها با تجربه قابل احساس است اما ذات بینهایتی که پشت همه اینها است به هیچ وجه قابل حس نیست. در واقع افعال خدا که مخلوقات خداست با تجربه ما قابل مشاهده و احساس است اما ذات خدا به هیچ وجه در هیچ تجربه ای نه در این دنیا و نه در دنیای دیگر قابل مشاهده نیست.

^۱. (میزان الحکمه، ج ۷-عربی، ص: ۲۰۷)

۱.۵ خدا در استدلال و برهان

گفته شد مفهوم صحیح خدا، آن حقیقتی است که نامحدود است و در ذهن محدود انسان ها نمی گنجد و انسان نمی تواند بدان احاطه پیدا کند. بنابراین با تحلیل و استدلال عقلی و ذهنی انسان به خدا احاطه پیدا نمی کند. اما تحلیل عقلی و فلسفی برای انسان اثبات می کند که موجودی با یکسری ویژگی ها و خصوصیات نامحدود وجود دارد. اما این ویژگی های نامحدود قابل فهم برای ذهن نیستند.^۱

به عنوان مثال استدلال ذهنی ثابت می کند که خدایی وجود دارد که وجودش «کاملاً مستقل» است و وابسته به چیز دیگری نیست، خدایی وجود دارد که «نامحدود» است و خدایی وجود دارد که «نامتغیر» است و دچار هیچ تغییر و تحولی نمی گردد.

این ویژگی ها از طریق تجزیه و تحلیل ذهنی در مورد خدا اثبات می شوند اما نمی توانیم خود این ویژگی ها را بفهمیم و درک کنیم. همانطور که ذهن انسان در ریاضی بی نهایت را نمی فهمد در فلسفه نیز توان فهم «نامحدود»، «نامتغیر» و «موجود کاملاً مستقل» را ندارد. ضمن اینکه می دانیم این حقیقت، شبیه به انسان، دیدنی و دارای ویژگی های انسانی از جمله ذهن، عواطف و احساسات، تصمیم گیری ها براساس اطلاعات قبلی و ... نیست.

با توجه به آنچه در تعریف خدای تعالی گفته شد، منشأ یا پروردگار بی نهایت هستی مفهومی است که نیازی به استدلال ندارد چرا که برای هر کس روشن است که عالم هستی منشئی دارد و این منشأ حقیقتی بی نهایت و غیرقابل دسترسی است و هردین و فرهنگی برای آن نامی گذاشته است و ما نیز به آن خدای متعال می گوئیم. با این وجود در ادامه چند استدلال فلسفی برای اثبات وجود چنین حقیقتی ارائه شده است:

۱.۵.۱ برهان وابستگی موجودات

در این برهان به دنبال اثبات موجودی در عالم هستیم که وجودش از خودش باشد نه از چیز دیگری؛ موجودی که کاملاً مستقل از هر موجود دیگر است و هیچ وابستگی نسبت به چیز دیگری ندارد. اگر چنین موجودی در عالم اثبات شد، بنابراین ثابت شده است که عالم دارای خداست. چرا که یکی از صفات اصلی خدا اینست که وجودش از خودش باشد نه اینکه وابسته به موجود دیگری باشد. بنابراین توجه داشته باشید

^۱ ... تَتَلَفَّاهُ الْأَذْهَانَ لَا بِمَشَاعَرَةٍ ... (احتجاج، ج ۱ ص ۲۰۴) فهم ها او را ملاقات می کند نه با درک آن

که در این برهان فقط این ثابت می‌شود که موجودی در عالم وجود دارد که وجودش را از چیز دیگری نگرفته است و وجودش کاملاً مستقل است.

برهان وجوب و امکان بدین صورت است:

هر موجودی (مانند الف) را که در ذهن بیاورید یکی از این دو حالت را دارد:

۱. یا موجودی است که وجودش مستقل است و وابسته به چیز دیگری نیست.

۲. یا موجودی است که وجودش وابسته به موجود یا موجودات دیگری (مانند ب) است.

اگر حالت اول باشد آن موجود که در ذهن آورده اید خداست. چون در این استدلال به دنبال اثبات موجودی بودیم که وجودش مستقل باشد و در اینصورت وجود چنین موجودی اثبات شده است. اما اگر حالت دوم باشد به سراغ موجود «ب» که موجود اول را ایجاد کرده است می‌رویم. خود این موجود «ب» یکی از این دو حالت را دارد:

۱. یا موجودی است که وجودش مستقل است.

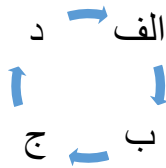
۲. یا موجودی است که وجودش به موجود دیگری (مانند ج) وابسته است.

اگر حالت اول باشد موجود «ب» خداست و اگر حالت دوم باشد همین دو حالت برای ج نیز اتفاق می‌افتد: یا ج خودش خداست و یا اینکه موجودی است که وجودش را از موجود دیگری (مانند د) گرفته است. این زنجیره فقط به یکی از سه حالت زیر می‌تواند ختم شود:

۱. یا یک به یک موجودات وابسته به یکدیگر تا بی نهایت ادامه یابند (تسلسل):

الف > ب > ج > د > ... بینهایت

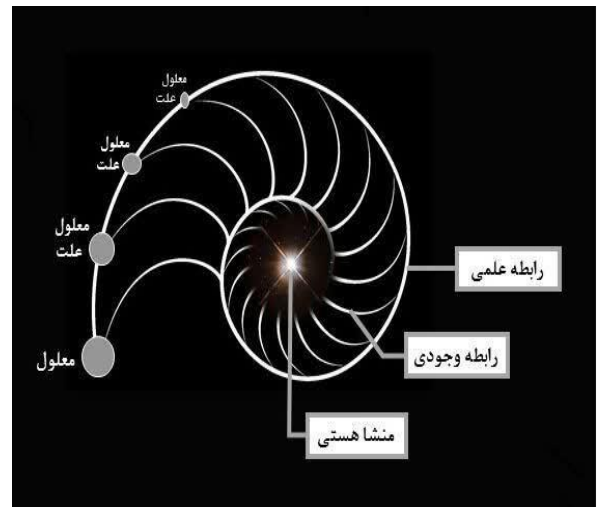
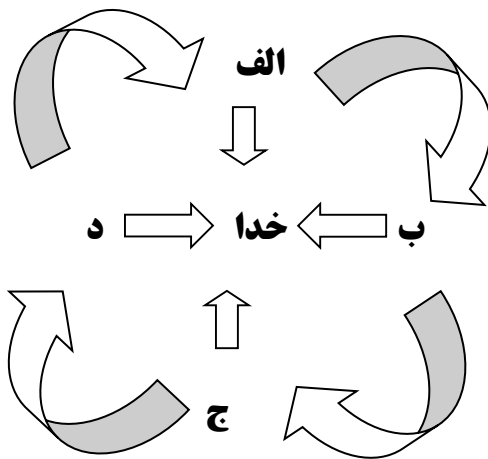
۲. یا مجموعه این موجودات که هر یک به دیگری وجود داده‌است نیاز همدیگر را برطرف کرده‌اند (دور):



۳. یا این زنجیره در نهایت به یک موجودی که وجودش کاملاً مستقل است باید ختم شود:

الف → ب → ج → د → ... خدایی که وجودش از خودش است

نمودار زیر که توسط یکی از دانشجویان طراحی شده بهتر از نمودار بالا رابطه وابستگی و مستقل را نشان می‌دهد. در این دو نمودار که توسط دانشجویان ارائه شده است هر موجود ضمن وابستگی اش به موجودات دیگر خود نیز به طور کامل به موجود مستقل وابسته نشان داده شده است: (به آنها فکر کنید و ببینید می‌تواند رابطه جهان و خالق جهان را به درستی نشان دهد؟)



حالت اول «تسلسل» و حالت دوم «دور» نام دارد و هر دو غیرممکن است. حالت اول به این دلیل غیرممکن است که موجوداتی که از خودشان وجود ندارند حتی اگر تعدادشان بی نهایت هم شود همچنان از خودشان وجود ندارند. بنابراین طولانی شدن زنجیره موجوداتی که از خودشان وجود ندارند باعث به وجود آمدنشان نمی‌شود. یعنی بی نهایت وابسته هیچگاه مستقل نخواهند شد و به وجود نخواهند آمد.

حالت دوم نیز به این دلیل غیرممکن است که تا وقتی الف به وجود نیاید د به وجود نمی آید و تا وقتی د به وجود نیاید الف هم به وجود نمی آید. بنابراین هیچگاه نه الف و نه د و نه هیچ موجود دیگری در این چرخه خودبه خود به وجود نخواهند آمد.

تنها حالتی که ممکن است اتفاق بیفتد و قطعاً هم اتفاق افتاده است که زنجیره موجودات وابسته، تک تک و در کل به موجودی که وجودش از خودش است و آن موجود، از چیز دیگری وجود نگرفته است ختم شود. این موجود همان خداست.

در روایتی از امام صادق می پرسند دلیل بر خدای واحد چیست؟ حضرت در پاسخ مختصری می فرمایند: «آن نیازی است که مخلوقات دارند.» این پاسخ، خلاصه ای از برهان بالاست.

بین دیگری از برهان
وجوب و امکان را می-
توانید در پی نوشت شماره
۱۱۱ به طور خلاصه با کلیک
بر پیوست زیر در یک
کلیپ ببینید:
برهان وجوب و امکان
چه می گوید؟

۱.۵.۲ برهان محدودیت

مراحل و مقدمات این برهان بدین صورت است:

۱. تمام موجودات عالم دارای محدودیت هستند؛ محدودیت های مکانی، زمانی، علمی، قدرتی و ..

۲. هر محدودیتی علتی دارد؛ به عبارت دیگر هر محدودیتی محدود کننده ای دارد.

۳. تمام این محدود ها و محدود کننده ها به یک محدود کننده نامحدود ختم می شوند. اگر آن محدود کننده نهایی نیز محدود باشد باید محدود کننده ای ورای آن نیز وجود داشته باشد. بنابراین محدود کننده نهایی خود بی حد و بدون نهایت است.

این استدلال نیز با تحلیل ذهنی اثبات می کند در عالم وجودی بینهایت از تمام جهات وجود دارد.

۱.۵.۲.۱ نتایج دو برهان درباره صفات ذات خدا

از برهان وجوب و امکان که دست کم یک وجود مستقل را در جهان اثبات می کرد صفات و ویژگی های زیر درباره خدا اثبات می شود:

۱. عن الصادق عليه السلام - لَمَا سُئِلَ: مَا الدَّلِيلُ عَلَى الْوَاحِدِ؟ -: مَا بِالْخَلْقِ مِنَ الْحَاجَّةِ. (میزان الحکمة، ج ۷-عربی، ص: ۲۱۰)

۱. واجب الوجود:

فَتَعَلَى اللَّهِ الْمَلِكُ الْحَقُّ

خدای متعال وجودی است که بودن برایش ضروری است و نبودن درباره آن اصلا امکان ندارد. تمام موجودات غیر از خدا ممکن است که وجود داشته باشند و ممکن است که وجود نداشته باشند. این یعنی ممکن الوجود هستند. اما با این تحلیل ذهنی ثابت می شود که خدا وجودی است که وجود نداشتن درباره اش ممکن نیست. این یعنی خدا واجب الوجود است.

۲. بی نیاز؛

اللَّهُ الصَّمَدُ

از برهان اول که وجودی مستقل را اثبات کرد می توان نتیجه گرفت که این حقیقت از هر چیز بی نیاز است. وقتی موجودی به هیچ چیزی وابسته نباشد پس نیازی به هیچ چیز ندارد. پس این موجود غیر وابسته کاملا مستقل و از هر چیزی بی نیاز است. این همان معنای «اللَّهُ الصَّمَدُ» است.

۳. بسیط و غیر مرکب؛

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

از بی نیاز بودن خدا نتیجه می گیریم که دارای اجزای سازنده نیز نیست. یعنی وجودی ترکیبی ندارد؛ چرا که موجود مرکب وابسته به اجزای خود است و موجود مستقل به هیچ چیز وابسته نیست، پس هیچ جزئی هم ندارد و همه اش یکدست و یگانه است. به عبارت دیگر خدای عالم چیزی که قابل انفکاک و جداسازی از او باشد ندارد. این یعنی «هو الله احد». از منظر دیگر وقتی خداوند غیر مرکب باشد هیچ حالتی از خدا با حالت دیگرش نیز فرق ندارد. هر صفت خدا عین صفت دیگرش است. خدا در جایی خشمگین و در جای

دیگر خوشحال نیست. بلکه خشم و رحمت همه یک حقیقت است. این مخلوقات هستند که ظرفیت‌های مختلفشان باعث دریافت ویژگی‌های مختلف از خدا می‌شود.

از برهان محدودیت که وجود یک بینهایت را در عالم اثبات می‌کند صفات زیر درباره ذات خداوند به اثبات می‌رسد:

۴. واحد بودن خدا

سَبْحَانَهُ هُوَ اللهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ



از برهان دوم که بدون محدودیت بودن خدا را اثبات کرد می‌توان نتیجه گرفت که خدا یکتاست؛ چراکه هر بینهایتی یکی است. فرض کنید در یک صفحه مانند تخته کلاس یک شکل قرمز بدون حد و نهایت رسم کنیم. شکل بی حد یعنی شکلی که تمام صفحه را پر کرده است. آیا در این

سطح جای دیگری برای شکل دیگری مثلا به رنگ سفید باقی می‌ماند؟ در واقع بینهایت در هر جهتی تمام آن جهت را پر می‌کند و جایی برای موجود دیگر باقی نمی‌ماند. از آنجا که خدا در تمام جهات بینهایت است بنابراین تمام ابعاد، مکان‌ها و زمان‌ها از ذات بینهایت الهی پر است. به همین دلیل فقط یک بینهایت وجود دارد. این معنی یکتایی و واحد بودن خداست. بنابراین درواقع یکتایی خدا اصلا دو بردار نیست و فرض دو درباره آن محال است.

۵. غیرقابل وصف بودن خدا

فَسَبِّحْ لِلَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ

نامحدود بودن خدا غیرقابل وصف بودن او را نیز نشان می‌دهد. خدا را نمی‌توان با هیچ وصفی توصیف کرد؛ چراکه هر توصیفی نشان دهنده حد و مرزی برای آنچیزی است که توصیف می‌شود. درحالی که خدا هیچ حد و مرزی ندارد تا بتوان با بیان محدودیت هایش آن را توصیف کرد. در واقع خدا ماهیت ندارد.

چون ماهیت نشان دهنده محدودیت ها و چارچوب‌های دربرگیرنده هر چیز است و هیچ چارچوبی خدا را در بر نمی‌گیرد.

۶. حی بودن^۱

اللّٰهُ لَا اِلهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ

حی به معنای زنده است. هر موجود زنده‌ای ویژگی‌هایی از جمله: آگاهی، در لحظه بودن و اراده داشتن، دارد. از زنده بودن مخلوقات می‌توان به زنده بودن خالق پی برد. وقتی موجودات وابسته بهره‌ای از حیات و زندگی دارند موجود مستقل قطعاً سطح بینهایت و غیرقابل فهمی از آن را دارد. در واقع زنده بودن مخلوقات سایه‌ای از حیات و زنده بودن حضرت حق است. زنده بودن خدای تعالی حاضر بودن در تمام اتفاقات، ناظر بودن بر تمام ذهنیات و تصمیم‌های ما، ارتباط آنی و لحظه‌ای با مخلوقات و خلق و هدایت مداوم و به روز را نشان می‌دهد.

۱.۵.۳ برهان صدیقین

(این برهان صرفاً برای مطالعه است و سوالی از آن در امتحان نمی‌آید):

برهان صدیقین از ابن سینا شروع شده و توسط ملاصدرا کامل تر شده است. و علامه طباطبایی آن را کامل تر و ساده تر کرده است.

چند مقدمه برای آشنایی با برهان صدیقین:

۱. همه موجودات یک وجه مشترک دارند که آن وجود است. یعنی خدا، ملائکه، انسان، گیاهان و ... وجود دارند. پس: همه موجودات در وجود مشترک اند.

۲. همه موجودات اطراف ما به نحوی محدود و مقیدند.

۳. حال اگر محدودیت‌های موجود در عالم را در نظر بگیریم آنچه باقی می‌ماند حقیقتی مطلق و بدون هیچ گونه محدودیت و قید است. این همان حقیقت عالم است.

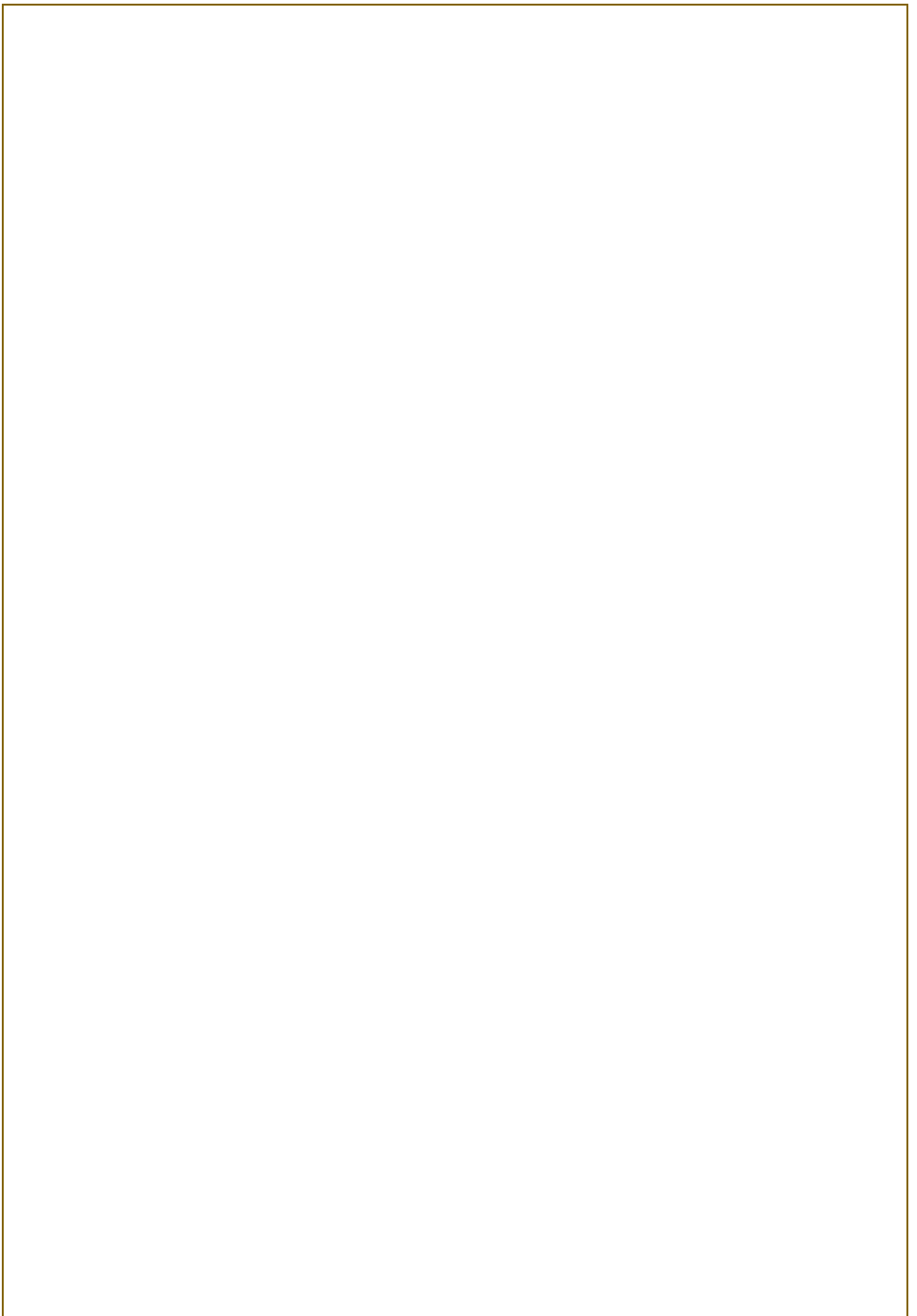
برهان:

۱. واقعیت (یا حقیقت) مطلق و بدون قید عالم انکارناپذیر است.

۲. خداوند واقعیت مطلق و بدون قید عالم است.

نتیجه: خداوند انکارناپذیر است.

^۱ . صفت حی از آن جهت که مختص به ذات الهی است، در صفات ذات طبقه بندی می‌شود اما اگر ارتباط زنده بودن خدا با مخلوقات و تاثیر آن بر خلق در نظر گرفته شود می‌توان آن را در صفات فعل طبقه بندی کرد.



۲ خدا و هستی

بعضی از صفات خدای سبحان در بخش قبل مورد بررسی و تحلیل و استدلال عقلی قرار گرفت. این صفات که درباره ذات خداست را صفات ذات می گویند. اما صفات دیگر خدای تعالی درباره افعال و آثار او در عالم مخلوقات است. به این نوع صفات صفات فعل خدا می گویند. صفات فعل خدا از صفات ذات او قابل اثبات و استنباط است. در این بخش به برخی از صفات فعل خدا درباره مخلوقات اشاره می کنیم:

۲.۱.۱ رب

سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ

پروردگار آسمان ها و زمین، پروردگار عرش از آنچه توصیف می کنند، منزّه است.

رب به معنی صاحب اختیار و مالک و پرورنده است. مربی یا پرورنده که معنای قابل توجه تر «رب» است به آن کسی گفته می شود که رشد دادن کسی را به عهده دارد. این معنا غیر از خالق است. خالق چیزی را می آفریند و ممکن است آن را رها کند. اما پرورش دهنده دائما در تمام مراحل رشد با اوست. پروردگار در لحظه لحظه زندگی تمام موجودات را همراهی می کند.

۲.۱.۲ مقدر

خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا

همه چیز را خلق و سپس اندازه آن را دقیق تعیین کرد

-
-

مقدر یعنی تعیین کننده اندازه‌ها. تعیین تمام حساب‌ها و اندازه‌ها و قوانین جاری در هستی از منشأ اصلی آن یعنی پروردگار متعال می‌آید. اینکه تمام اندازه‌ها به طور لحظه‌ای و مداوم به خواست و تدبیر خدا وابسته است و به قول قرآن از طرف خدا نازل می‌شود با تصور ما از ثابت بودن قوانین و اندازه‌های طبیعی ناسازگار است.

۲.۱.۳ هدایت کننده و گمراه کننده

يُضِلُّ بِكَثِيرٍ أَوْ يَهْدِي بِكَثِيرٍ أَوْ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ

عده زیادی را با آن گمراه و عده زیادی را با آن هدایت می‌کند و گمراه نمی‌کند مگر گناه کاران را یکی از افعال خدا در هستی هدایت است. خداوند هر کس را که به دنبال حق حرکت کند هدایت می‌کند و در طرف مقابل هم هر کس را در مسیر فسق و گناه گام بردارد، گمراه می‌کند.

٣ خدا و انسان



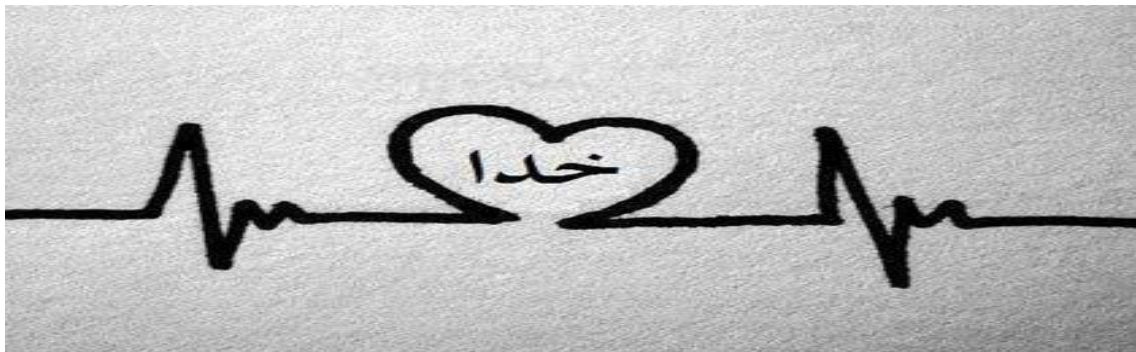
در اسلام ضمن بیان صفات نامحدود و نامتناهی برای خدا، او را حقیقتی بسیار ملموس و نزدیک به انسان تعریف می‌کند. از طرفی خدا چنان متعالی و متفاوت از مخلوقات است که حتی نمی‌توان آن را در ذهن آورد و از هیچ جهت برای انسان و سایر مخلوقات قابل شناسایی نیست. از طرف دیگر خدا در اسلام مخاطب مستقیم انسان قرار می‌گیرد و چنان به او نزدیک می‌شد که با صمیمی‌ترین الفاظ می‌تواند خدا را بخواند، با او نجوا کند و نیازهای خود را با او در میان بگذارد و انتظار برآورده شدن آنها را داشته باشد.

این یعنی خدا در عین عظمت و فاصله داشتنش از انسان در تمام حالات انسان حاضر و ناظر و زنده است. حضور و همراهی خدا با انسان به این معناست که تمام حالات و احساسات انسان نسبت به خدا تاثیر عمیقی در او و عالم اطراف او می‌گذارد. ناظر بودن خدا به معنی وجود ذهنی بالای سر انسان انسان نیست بلکه به این معناست که خدا در ذره ذره وجود انسان حضور دارد و تک تک لحظه‌های انسان متصل به بینهایت است و هر کاری از انسان سرزنند برای خود انسان و کل عالم تأثیری بس عمیق دارد.

۳.۱ خدا و قلب انسان

برخلاف اینکه عده‌ای خدا را با چشم سر و عده‌ای با تحلیل‌های ذهنی جستجو می‌کنند، خدا در قلب انسان‌ها قابل درک است. مقصود از قلب همان وجدان، شهود درونی و معرفت عرفانی است. این روش فقط مخصوص عرفا و انسان‌های خاص نیست. بلکه هر کسی با هر اعتقادی و در هر سطحی، کمابیش از این روش در درون خود بهره می‌برد و خدا را حس می‌کند.

۳.۱.۱ دیدن خدا در قلب



با توجه به نمونه هایی که از باورهای وجدانی گفته شد، نتیجه می گیریم عمل به وجدانیات تاثیر مستقیم با حس وجدانی خدا در دل دارد. بنابراین باور قلبی به وجود خدا مرتبط با رفتارهای انسان در خصوص وجدانیات است؛ وجدانیاتی که میان همه انسانها مشترک است. در این روش بدون تجربه حسی و بدون استفاده از مفاهیم فلسفی و استدلالی پیچیده در درون خود بدون واسطه، حقیقت خدا را به اندازه ظرفیت خود درمیابید. بنابراین معرفت اصلی خدا و باور به وجود او در این دسته از باورها قرار می گیرد. دیدن خدا نیز به همین دریافت درونی و قلب گفته می شود. به این دو روایت زیبا توجه کنید:

«در زمان خلافت علی علیه السلام *** شخصی به نام ذُعَلْب در مقابل حضرت ایستاد و عرضه داشت : ای امیر مؤمنان! آیا تا کنون پروردگار خود را دیده ای؟ حضرت فرمود: وای بر تو ای ذُعَلْب! من خدایی را که ندیده باشم نمی پرستم. عرض کرد: چگونه او را دیده ای، برایمان وصفش کن؟ حضرت فرمود: ... چشمها او را با نگاه کردن ندیده اند، بلکه دلها از طریق حقایق ایمان مشاهده اش کرده اند.»

در روایت دیگری از امام صادق آمده است:

«ابو بصیر می گوید از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا مؤمنان در روز رستاخیز خدا را می بینند؟ حضرت فرمود: آری، پیش از روز قیامت هم او را دیده اند! عرض کردم: چه وقت؟ فرمود: هنگامی که [در عالم ذر و پیش از تولد] به آنان فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا». حضرت سپس لحظاتی سکوت کرد و آن گاه فرمود: همانا مؤمنان، خدا را در دنیا و پیش از روز رستاخیز می بینند. آیا همین حالا تو او را نمی بینی؟!»

برای احساس و درک بهتر خدا باید کمی بیشتر به وجدان و قلب انسان توجه کنیم:

برخی باورها و فهم‌های انسان از درون قلبش برمی‌آید. به عنوان مثال وقتی گفته می‌شود «انسان باید با دیگران طوری رفتار کند که دوست دارد با خودش رفتار شود.» این باور نه به وسیله تجربه به دست می‌آید و نه به وسیله تحلیل و استدلال ذهنی؛ اما همه به آن باور دارند. در واقع معرفت نسبت به این جمله از درون قلب و وجدان انسان بر می‌آید. در ادامه ویژگی‌های قابل توجه و عجیب وجدان و قلب را بررسی می‌کنیم:

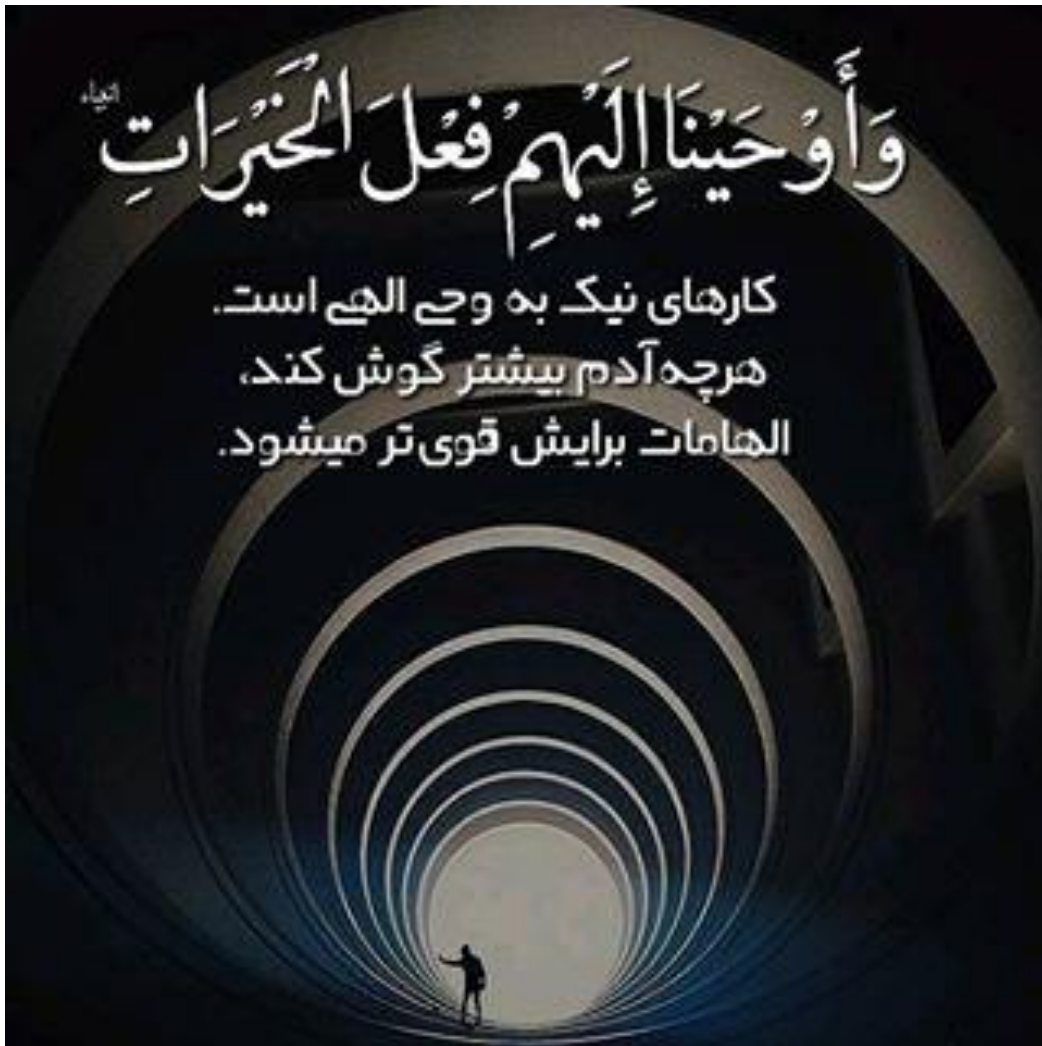
۳.۱.۲ ویژگی‌های قلب و وجدان

۱. بی‌واسطه و مستقیم می‌باشد؛ برای فهمیدن این دسته باورها نه نیازی به استدلال است و نه نیازی به آزمایش وجود دارد. دانسته‌های وجدانی اینگونه است که توجه خالص انسان به درون باعث دانستن و فهمیدن وظیفه یا باوری می‌شود. به عنوان مثال برای متوجه شدن «لزوم تشکر از کسی که نعمتی به انسان داده است» استدلال یا آزمایشی ضرورت ندارد، بلکه به صرف توجه، تایید می‌کنیم که از کسی که به انسان نعمت داده است باید تشکر کرد.

بنابراین انسان و دیگران دخالت مستقیمی با استدلال و آزمایش در کسب دانسته‌های وجدانی ندارند؛ برای کسب باورهای وجدانی و درونی راه مستقیمی مثل حل تمرین، انجام آزمایش، مطالعه یک کتاب یا گذراندن واحد درسی وجود ندارد. حتی در قرآن به پیامبر می‌گوید تو نمی‌توانی هر کس را بخواهی هدایت کنی.

قصص/۵۶: إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ

تو نمی‌توانی هر کس را دوست داری هدایت کنی بلکه خدا هر کس را بخواهد هدایت می‌کند



قرآن راهیابی در این مسیر را تنها به الهام و وحی خدا مربوط می‌داند. در آیه ای می‌فرماید خود اشخاص هم در هدایت خود نقش مستقل ندارند:

یونس / ۱۰۰: وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ: هیچ کس نمی‌تواند ایمان بیاورد، جز به فرمان خدا (و توفیق و یاری و هدایت او)! و پلیدی (کفر و گناه) را بر کسانی قرار می‌دهد که نمی‌اندیشند.

زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است عشق کاری است که موقوف هدایت باشد^۱

^۱. دیوان حافظ

۲. باورهای وجدانی ارتباط مستقیم با روی و جهت قلب انسان دارد. اینکه انسان چه جهتی در زندگی دارد و دغدغه اصلی اش چیست، تعیین کننده باورهای وجدانش است. هرچقدر انسان حق طلب تر باورهای وجدانش کامل تر و بیشتر است. قرآن می فرماید:

الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (عنكبوت / ۶۸)

و آنها که در راه ما تلاش کنند، قطعاً به راه های خود، هدایتشان خواهیم کرد.

به عبارت دیگر انسان باید در درون خود به دنبال معارف شهودی بگردد. تحول در درون انسان و خودسازی و کنترل بیشتر، خود باعث می شود باورهای درونی بیشتری برای انسان حاصل شود. هر قدر انسان روی قلب خود را به سمت حق کند از این شناخت بیشتر بهره مند می شود. برخلاف روش تجربی که با تحقیق و آزمایش و روش استدلالی که با حل تمرین و تحلیل های ذهنی به نتیجه می رسند در این روش هر کسی متناسب با توجه و جدیت درونی اش و اولویت های زندگی اش درک و فهم وجدانی خواهد یافت؛ هر قدر انسان نسبت به امور وجدانی دغدغه بیشتر داشته باشد وجدانیاتش بیشتر و پررنگ تر می شود:

هر چیز که در جستن آنی آنی

یاد و توجه باعث هوشیار شدن انسان در امور وجدانی می شود. علی بن ابیطالب (ع) می فرماید ذکر و یاد حق باعث می شود قلب انسان نسبت به وجدانیات آگاه تر بشود:

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَةِ وَتُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ وَتَنْفَادُ بِهِ بَعْدَ الْمَعَانِدَةِ (نهج البلاغه / خطبه ۲۲۲)

علی - علیه السلام - می فرماید: خداوند سبحان و تعالی ذکر و یاد را روشنایی دلها قرار داد؛ به وسیله آن دلها بعد از کوری می شنوند و بعد از تاریکی می بینند و بعد از سرپیچی سر به راه می شوند.

۳. گردنکشی، غرور و غرق در خوشگذرانی شدن، مانع رؤیت حقایق وجدانی است. هر چه انسان خودخواه تر و گردنکش تر قلبش تاریک تر می شود و حقایق درونی و وجدانی را کمتر می بیند. آنگاه حتی اگر پیامبر هم برای انسان معجزه ای بیاورد و نشانه های کاملی به انسان نشان داده شود باز متوجه کلام حق نمی شود.

یونس/۷۴: ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ

سپس بعد از نوح ، رسولانی به سوی قومشان فرستادیم آنان دلائل روشن برایشان آوردند اما ایمان آنها به دلیل تکذیب قبلیشان نشدنی بود! اینچنین بر دل‌های تجاوزکاران مهر می نهیم [تا چیزی را درک نکنند]

در جای دیگر می فرماید: کسانی که آیات خدا را افسانه توصیف می کنند، به این دلیل است که آنچه مرتکب می شدند بر دل آنها زنگار ایجاد کرده است:

(کلاب ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون)

بلکه آنچه کسب کرده بودند بر قلب آنها زنگار زده است.

رسولُ الله صلی الله علیه و آله: إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَذْنَبَ كَانَتْ نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ فِي قَلْبِهِ، فَإِنْ تَابَ وَنَزَعَ وَاسْتَغْفَرَ صُقِلَ قَلْبُهُ، فَإِنْ زَادَ زَادَتْ، فَذَلِكَ الرَّأْيُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (میزان الحکمه، ج ۹ ص ۵۲۷)

مومن وقتی گناهی انجام می دهد نقطه سیاهی در قلبش ایجاد می شود، سپس اگر توبه کند و دست بکشد و استغفار کند قلبش صیقل داده می شود و اگر گناه را بیشتر کند سیاهی بیشتر می شود. این همان زنگاری است که خدا در کتابش گفته است.

۴. ابزار بیدار کردن باورهای وجدانی آیه ها و نشانه هاست. نشانه و آیه با استدلال و تجربه متفاوت است. استدلال ذهن را درگیر می کند و تجربه و آزمایش حس را. اما نشانه ها قلب و وجدان انسان را حرکت می دهند.

۵. مبتنی بر باورهای یقینی و قطعی است نه آموزش ها و تلقین ها: از آنجا که وجدانیات، مستقیم و بدون واسطه برای انسان حاصل می شوند، یقینی و قطعی هستند. به این معنا که لازم نیست انسان به شک هایش عمل کند و تلاش کند شک هایش را با تلقین یا اعتماد به دیگران تبدیل به یقین کند. بلکه اگر تنها به وجدانیاتی که یقین دارد عمل کند و نسبت به آنها جدیت داشته باشد، یقینیات وجدانی دیگر نیز برای انسان

حاصل می شود. در واقع آنچه در این دسته از علوم اهمیت دارد اینست که انسان به آنچه می داند و علم دارد، عمل کند.

روایت از پیامبر: من عمل بما یعلم ورثه الله علم ما لم یعلم.

هرکس به آنچه میدانند عمل کند خدا او را نسبت به آنچه نمی داند آگاه می کند.

وجدانیات با تعصب ورزیدن و اصرار بر آنچه به ما آموزش داده شده است، متفاوت است. در بسیاری از موارد ما طبق تربیت ها، آموزش ها و جویهای اجتماعی ای که بر ما تاثیر دارد اصرار می کنیم و کارهایی انجام می دهیم که از عمق قلب و وجدانمان بر نیامده است.

بین علم برای دنیا و علم برای خدا تفاوت اساسی وجود دارد. این تفاوت همان است که ما به عنوان علم آموزشی و علم وجدانی معرفی می کنیم:

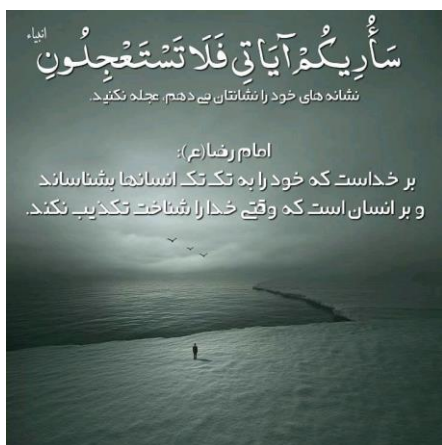
از حضرت علی ع روایت شده که از قول رسول الله ص گفته اند که هرکس علم را برای خدا دنبال کند به هیچ دری از آن نمی رسد مگر اینکه افتادگی اش در درون و تواضعش در میان مردم و ترسش نسبت به خدا و تلاشش در دین افزایش می یابد و این نفع انسان از علم است و باید این را یاد گرفت، و هرکس علم را برای دنیا و جایگاه اجتماعی و بهره مندی از قدرتمندان دنبال کند، به هیچ دری از آن نمی رسد مگر اینکه خودبزرگ بینی در درون و سلطه طلبی بر مردم و مغرور شدن نسبت به خدا و کوتاهی در دین برایش افزایش می یابد و این علمی است که از آن هیچ بهره ای حاصل نشود و باید از آن اجتناب کرد و باید از ضرر به خود و پشیمانی و خاری در روز قیامت خود را نگه داشت.^۱

هرچند چه بسا آموزش های ما مطالب درست و مفیدی باشند اما جنس عمل به وجدانیات با جنس اصرار بر آموزش ها چند تفاوت اساسی دارد:

الف. عمل به وجدانیات همراه است با آرامش و اطمینان قلبی کامل اما عمل به آموزش ها اگر از وجدان بر نیاید، همراه است با ترس و اضطراب از تخریب و به هم ریخته شدن این آموزش ها. آموزش

۱. وَ رَوَى عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِلَّهِ لَمْ يُصَبْ مِنْهُ بَابٌ إِلَّا أُرْدَادَ بِهِ فِي نَفْسِهِ ذُلًّا وَ فِي النَّاسِ تَوَاضَعًا وَ لِلَّهِ خَوْفًا وَ فِي الدِّينِ اجْتِهَادًا وَ ذَلِكَ الَّذِي يَنْتَفِعُ بِالْعِلْمِ فَلْيَتَعَلَّمْهُ وَ مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِلدُّنْيَا وَ الْمَنْزِلَةِ عِنْدَ النَّاسِ وَ الْخُطْوَةَ عِنْدَ السُّلْطَانِ لَمْ يُصَبْ مِنْهُ بَابٌ إِلَّا أُرْدَادَ فِي نَفْسِهِ عَظَمَةً وَ عَلَى النَّاسِ اسْتِطَالَهً وَ بِاللَّهِ اغْتِرَارًا وَ مِنَ الدِّينِ جَفَاءً فَذَلِكَ الَّذِي لَا يَنْتَفِعُ بِالْعِلْمِ فَلْيَكْفُ وَ لِيَمْسِكْ عَنِ الْحُجَّةِ عَلَى نَفْسِهِ وَ النَّدَامَةِ وَ الْخِزْيِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

های ما براساس تجربه نتیجه خوب است. اما اگر (بر اساس تجربه) یا محاسبات ریاضی انسان دلیل



محکم و قانع کننده‌ای برای یک آموزش نیابد نسبت به آن دچار تردید و شک می شود.

اما امور قلبی و وجدانی بی نیاز از نتیجه و استدلال در درون انسان روشن است. این اطمینان به دلیل یقینی است که انسان از عمق وجود خود نسبت به آنها دارد؛ یقینی که در صورت هر نتیجه و اتفاقی ثابت است.

ب. وجدانیات برای انسان خضوع، تواضع و گذشتن کامل

از خود به همراه دارد اما آموزش های خشک و متعصبانه برای انسان غرور و خودبینی به همراه می آورد. در وجدانیات دل انسان شکسته و گاه چشم نمناک می شود اما تعصبات خشک، کلیشه‌ای و بی روح هستند.

ج. عمل به وجدانیات انسان را وظیفه شناس تر و انگیزه انسان را برای انجام مسئولیت‌ها و وظایفش در برابر دیگران، بیشتر می کند؛ اما عمل به آموزش‌ها بدون اینکه برای انسان وجدانی شود به انسان این حس را می دهد که وظیفه‌اش را انجام داده است و دیگر مسئولیتی ندارد بنابراین توقعش از دیگران بیشتر می شود.

د. وجدانیات، عشق و محبت به حق و صبر انسان در مقابل نامالیقات را افزایش می دهند اما آموزش های متعصبانه و ناشی از جوزدگی در جامعه خشم انسان را نسبت به اتفاقات بالا می برند و تحمل انسان را کم می کند

۶. عجله در به دست آوردن باورهای وجدانی صحیح نیست.

خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأْرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ (الأنبياء: ۳۷)

انسان از عجله خلق شده است. نشانه های خود را به شما نشان خواهیم داد پس عجله نکنید.

انسان فقط وظیفه دارد به نشانه‌هایی که تا بحال با قلب خود دیده است به طور جدی عمل کند. در اینصورت نشانه‌های دیگر به او نشان داده خواهد شد.

اوج باورهای وجدانی و ایمان کامل به تدریج برای انسان حاصل می‌شود. این نکته را قرآن در روش حضرت ابراهیم در شناخت حقیقت هستی نشان می‌دهد. قرآن تصویر رشد معنوی حضرت ابراهیم را پله پله نشان می‌دهد بدینصورت که ابتدا او ستار، سپس ماه و سپس خورشید را به عنوان پروردگار انتخاب می‌کند؛ اما هر بار با مشاهده تغییر و افول آنها نتیجه می‌گیرد که باید به سراغ حقیقتی ثابت و ماندگارتر برود تا در نهایت به بینهایت همه چیز، پدیدآورنده ازل و ابدی آسمان و زمین می‌رسد و او را پروردگار خود انتخاب می‌کند.^۱ در روایتی از امام صادق پرسیده شده است آیا ابراهیم در این مسیر که در مراحل گفت ستاره، ماه یا خورشید پروردگار من است، دچار شرک شد؟ حضرت در پاسخ فرموده‌اند خیر او در طلب پروردگارش بود.^۲

۷. باورهای وجدانی قابل پذیرش و انکار است. برخلاف باورهایی که با استدلال و تجربه به دست می‌آید، باورهای وجدانی را می‌توان پذیرفت و می‌توان نادیده گرفت و انکار کرد. درخصوص یک استدلال هندسی یا نتیجه یک آزمایش تجربی نپذیرفتن و لجاجت معنا ندارد؛ اما درخصوص اخلاقیاتی که از طریق وجدانی و درونی باور داریم، نپذیرفتن و عمل مطابق آنها و یا رد و عمل برخلاف آنها کاملاً ممکن است. پذیرش باورهای وجدانی ایمان است و انکار باورهای وجدانی کفر است. در روایتی امام صادق فرموده است که «حقیقت ایمان اینست که حق را حتی اگر به ضررت باشد بر باطل حتی اگر به نفعت باشد مقدم

۱. فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْإِلَافِينَ (۷۶) فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ إِبراهيمَ رَبِّي لَا كُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ (۷۷) فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يُعْمِدُ لِي بِرَبِّي مُّمًّا تُشْرِكُونَ (۷۸) إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (انعام/۷۹)

۲. سئل أبو عبد الله ع عن قول إبراهيم هذا ربِّي أشرك في قوله هذا ربِّي فقال لا من قال هذا اليوم فهو مشرك، وكم يكن من إبراهيم شرك - وإنما كان في طلب ربِّه (تفسير القمي، ج ۱، ص: ۲۰۸)

کنی ... اینکه انسان حق را حتی اگر به ضررش باشد بپذیرد یعنی باور وجدانی و قلبی خود را بپذیرد. این همان حقیقت ایمان است.

ایمان = (باورهای وجدانی) + (پذیرفتن، تصدیق قلبی و تسلیم شدن)

قسمت پذیرش، تصدیق قلبی و تسلیم شدن به یک باور وجدانی، اختیاری است و همین قسمت اصل ماهیت ایمان را تشکیل می‌دهد؛ اما قسمت دیگر آن که باورهای وجدانی انسان است به طور مستقیم در اختیار انسان نیست.

براین اساس «کفر» نیز که طرف مقابل ایمان است بدین گونه تعریف می‌شود:

کفر = (باورهای وجدانی) + (نادیده گرفتن، نپذیرفتن و تسلیم نشدن)

پذیرش هریک از باورها «ایمان» و نپذیرفتن و نادیده گرفتن هر یک از آن‌ها «کفر» است. چون خدا اصل و حقیقت تمام وجدانیات است اصل ایمان نیز ایمان به خداست و اصل کفر هم کفر به خداست.

چند نتیجه از تعریف ایمان:

الف. ایمان یعنی پذیرش دانسته‌ها نه ندانسته‌ها. بنابراین ایمان یعنی آنچه می‌دانی را بپذیری و کفر یعنی آنچه میدانی را نپذیری! پس اگر انسانی چیزی را در وجدان و قلب خود نمی‌داند ایمان و کفر برایش معنا پیدا نمی‌کند. بنابراین تصور اینکه ما در ایمان باید آنچه را نمی‌دانیم به خود تلقین کنیم، تصور اشتباهی است بلکه در ایمان باید آنچه را در درون و عمق جانمان می‌دانیم بپذیریم و نسبت به آن با جدیت عمل کنیم.

ب. ایمان یک عمل اختیاری است و به این خاطر در قرآن به آن امر می‌کند. اگر ایمان وابسته به تربیت خانوادگی و اجتماعی بود که نمی‌شد به آن دستور داد. اگر ایمان حاصل تربیت و محیط باشد کسی که براساس ایمان تربیت شده، مومن می‌شود و کسی که براساس کفر تربیت شده، کافر می‌شود و دستور خدا به ایمان و نهی از کفر فایده‌ای ندارد. واقعیت اینست که ایمان یک کار فعالانه است.

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ مِنْ حَقِيقَةِ الْإِيْمَانِ أَنْ تُؤَثِّرَ الْحَقُّ وَ إِنَّ ضَرْكَ عَلَى الْبَاطِلِ وَ إِنَّ نَفْعَكَ وَ أَنْ لَا يَجُوزَ مَنْطِقُكَ عِلْمَكَ. (خصال ج ۱ ص ۵۳)

«الْإِيْمَانُ عَمَلٌ كُلُّهُ» ایمان همه اش عمل است. (کافی ج ۲ ص ۳۴) یک کار ارادی است؛ کاری که انسان نسبت به وجدانیات درونی اش می تواند انجام دهد و می تواند انجام ندهد.

ج. وجدانیات از طرف خدا داده می شود و خود انسان آنها را ایجاد نمی کند؛ در ایمان وظیفه انسان اینست که نسبت به وجدانیاتی که به او داده شده است پذیرش داشته و تسلیم باشد، و صادقانه و جدی عمل کند. به عبارت دیگر معرفت عرفانی و الهی از طرف خدا در دل انسان قرار داده می شود و انسان در ایمان وظیفه پذیرش این معارف درونی را دارد. به عبارت دیگر هر قدر که خدا به بنده ای معرفت و شناخت از خود و اوامرش را بدهد، همان قدر هم از او مؤاخذه می کند و انتظار دارد.

د. ما انسان ها ترکیبی از کفر و ایمان هستیم. همه نسبت به برخی از باورهای وجدانیمان پذیرش داریم و نسبت به برخی دیگر که برایمان دشوارتر است چشم پوشی می کنیم. درجه هر انسانی به این بستگی دارد که در قلبش چه مقدار دایره پذیرش هایش را بیشتر و انکار هایش را کمتر کند.

ه. ایمان به معنی پذیرش باورهای وجدانی هر کس دقیق ترین معیار برای خوبی است و کفر به معنی نپذیرفتن و نادیده گرفتن وجدانیات دقیق ترین معیار برای بدی هر انسان است. با توجه به این معیار است که مومنان واقعی بهترین های عالم و کافران پست ترین های عالم هستند. اگر احساس می کنیم برخی مومنان بد هستند و برخی کافران خوب یا در تعریف ایمان و کفرشان اشتباه کرده ایم یا در قضاوت خوبی و بدی شان به ظاهرشان اکتفا کرده ایم.

۱. انسان به همان نسبتی که معرفت الهی به او داده می شود مسئولیت دارد و بر همان مبنا مورد ارزیابی قرار می گیرد در روایتی از اصول کافی آمده است: لَيْسَ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَعْرِفُوا. وَلِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُعْرِفَهُمْ. وَلِلَّهِ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا (بندگان وظیفه ای در قبال خدا برای شناخت ندارند، بلکه این وظیفه به عهده خداست که برای خلق خود را معرفی کند. [سپس] بر عهده بندگان است که وقتی خدا خود را معرفی کرد، بپذیرند) یعنی: این وظیفه خلق نمی باشد که معرفت به خدا را در خود ایجاد کنند، بلکه وظیفه خدا می باشد که به خلق معرفت بدهد و وظیفه خلق در برابر خدا این است که وقتی خدا به آنان معرفت داد آن ها بپذیرند (عمل کنند)

۳.۲ ارتباط خدا با وجدان

تمام انسان‌ها باورهای وجدانی و درونی‌ای دارند که وقتی به آنها توجه کنند، همگی به یک دریافت درونی منتهی می‌شوند و آن باور به وجود و حضور حق در هستی است. در واقع توجه به وجدان بدون توجه به خدا امکان‌پذیر نیست.

وجدانیات همگی به هم منسجم و متصل هستند؛ به این معنا که هر یک دیگری را تایید و تکمیل می‌کند تا در نهایت در یک حقیقت به هم منتهی و متصل می‌شوند. به عبارت دیگر همه وجدانیات یک حرف است: «حق را رعایت کن». این یعنی **توحید**.

دیگران را مانند خود دیدن و همگی را دارای یک حقیقت مشترک دانستن باعث می‌شود انسان خدا را که حقیقت هستی است در قلب خود بیشتر حس کند. همدلی نسبت به انسان‌ها و حتی حیوانات و حتی کل هستی، انسان را به هم ذاتی با دیگر موجودات می‌رساند. انسان با همدلی معنوی نسبت به یکدیگر خود را شبیه به هم و هم ذات با یکدیگر می‌داند. و این یگانگی همه موجودات یعنی احساس خدا.

بنابراین خدا نه به معنای موجودی شبیه به انسان بلکه خدا به معنای حقیقتی که تمام خوبی‌ها از او معنا دارد دقیقاً مرتبط به تمام خوبی‌ها و وجدانی‌هاست. پس نمی‌شود کسی به وجدانیات اعتقاد و توجه داشته باشد اما به خدا اعتقاد نداشته باشد. در واقع این فهم اشتباهی از خداست که کسی فکر کند می‌شود به خاطر خوبی‌ها و به خاطر انسانیت به دیگران خوبی کرد اما خدا را قبول نداشت. در واقع تمام خوبی‌ها و انسانیت و وجدان انسان دقیقاً به خدا اشاره می‌کند و این دو چیزی جدای از خدا نیستند. اگر کسی انسانیت، وجدان و خوبی‌ها را جدای از خدا بداند خدا را اشتباه فهمیده است. در قرآن می‌فرماید:

قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ... (اسراء/۱۱۰)
بگو: «الله» را بخوانید یا «رحمان» را، هر کدام را بخوانید، (ذات پاکش یکی است
(و برای او است بهترین نامها.)

طبق این آیه نام خدا مهم نیست. مهم اینست که بدانیم منشأ تمام خوبی‌های عالم از جمله خوبی‌های وجدانی و اخلاقی همگی ناشی شده از یک حقیقت متعالیست. انسان از ابتدای عاقل شدنش، به دنبال حق و حقیقت است و اگر انسان با وجدانی باشد حتی اگر به ضررش باشد حق را می‌پذیرد و به آن احترام می‌گذارد... این حق در شکل نهایی اش همان خداست:

... ذلک بان الله هو الحق

این بخاطر آنست که خدا همان حق است.

چگونه ممکن است کسی به خوبی‌های وجدانی تعهد داشته باشد و عالم را بدون حقیقت و به هم ریخته و بدون حساب و کتاب بداند. بلکه ممکن است کسی به دلیل عملکرد اشتباه برخی متدینان از تکرار نام خدا بدون توجه به آثار آن خسته شده باشد و بگوید من خدا را قبول ندارم اما وجدان را قبول دارم و کارهای خوب برای دیگران انجام می‌دهم. چنین کسی توجه ندارد که همان وجدان و خوبی‌ای که او بدان عمل می‌کند، همان نشانه‌ای از خدای حقیقی است.

با توجه به این نکته تقویت باورهای وجدانی، تجربه و حس درونی و قلبی خدا را در ما تقویت می‌کند. از آنجا که این ویژگی‌ها در تمام انسان‌ها با هر دین، مذهب، فرهنگ و هر سطحی از علم و تکنولوژی وجود دارد، حضرت حق نیز نزد تمام انسان‌ها به طور درونی وجود دارد. کافی است انسان خودخواهی را کنار بگذارد و به وجدانیات خود عمل کند تا خدا را روشن‌تر در درون بیابد.



برخی از این ویژگی‌ها که در همه انسان‌ها وجود دارند و تقویت آنها حس خدا را در درون ما تقویت می‌کند عبارتند از:

۱. جدیت در شکرگزاری؛ یکی از باورهای وجدانی وظیفه شکرگزاری در قبال هر نعمت دهنده‌ای است؛ تقویت این باور انسان را متوجه خدای عالم می‌کند که تمام هستی انسان ازوست. یک انسان شکرگزار و قدردان نسبت به تمام کسانی که به او خوبی کرده‌اند، و کسی که در مقابل هر نعمت دهنده‌ای خضوع و تواضع دارد، چنین کسی قطعاً در قبال منشأ تمام نعمت‌ها و زیبایی‌ها بیشترین شکرگزاری و قدردانی را خواهد داشت. چنین انسانی از کل هستی راضی و با آرامش بسیار، عمیقاً از بودن خود لذت می‌برد و متشکر است. این یعنی «الحمد لله رب العالمین» در روایتی گفته شده است شکرگزارترین افراد نسبت به مردم شکرگزارترین افراد نسبت به خدا است. قرآن می‌فرماید فهم نشانه‌های خدا مخصوص کسانی است که بسیار شکرگزارند و بسیار صبور:

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (ابراهيم ۵)^۱

در این، نشانه‌هایی است برای هر کسی که بسیار صبر کننده و شکرگزار است! شکور به کسی گفته می‌شود که زیاد شکرگزاری می‌کند. بنابراین آیه بدین معناست که شناخت نشانه‌های خدا برای کسانی اتفاق می‌افتد که شکرگزاری کار دائمی آنها باشد.

۳. توجه به اخلاقیات به معنی وظایف خود و حقوق دیگران؛ باید توجه کرد که مقصود از اخلاق در اینجا اخلاق برای سود و منفعت بیشتر در دنیا نیست. بلکه آن وظایفی است که انسان نسبت به دیگران در خود می‌فهمد هر چند به ضررش باشد. اینکه مثلاً انسان می‌داند وظیفه دارد دیگران را برای رسیدن خودش به منفعت بیشتر فریب ندهد. حتی اگر این خودداری از فریب دیگران منفعت او را محدود کند یا از بین ببرد. توجه به این مسئولیت‌ها که گاه بدان انسانیت یا وجدان گفته می‌شود، انسان را به منشأ آنها در دل که همان حق‌شناسی انسان است متوجه می‌کند و حق‌شناسی یعنی خداشناسی.

۵. جدیت در رعایت عهد و پیمان و وظیفه و مسئولیت انسانی؛ کسی که بر سر هر پیمان و عهد خود جدی بماند، خود را متعهد می‌داند از هوس‌هایی که با پیمان‌هایش در تعارض است درگذرد. چنین کسی با پیمان‌های انسانی خود نیز جدی برخورد می‌کند و آنها را رعایت می‌کند. یکی از پیمان‌های انسانی حق‌طلبی و ضایع نکردن حقیقت است. این همان پیمان عهد‌الست است. هر انسانی به صرف به وجود آمدن به این پیمان تن داده است و تنها انسان‌های عهد شکن و ناسپاس با نشانه‌های حق در عالم سرناسازگاری دارند:

وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ (لقمان ۳۲)

آیات ما را هیچ کس جز پیمان‌شکنان ناسپاس انکار نمی‌کنند

۳.۳ نتایج حضور خدا در زندگی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را بسیار یاد کنید و صبح و شام او را تسبیح کنید. (احزاب/۴۱)

آیا اعتقاد به خدا در زندگی تاثیر دارد؟

^۱ این عبارت چهار بار در سوره‌های مختلف قرآن تکرار شده است.

یاد خدا چگونه در زندگی انسان تغییر ایجاد می‌کند؟

آیا یاد خدا و رعایت دستورات خدا می‌تواند شرایط زندگی ما را بهتر کند؟ چگونه؟

آیا گناه در شرایط زندگی ما تغییر ایجاد می‌کند؟

۳.۳.۱ یاد خدا رفتار انسان را خوب می‌کند.

در این باره به جمله دلنشینی از امام خمینی اکتفا می‌کنیم:

«آن وقتی که قلم به دست می‌گیرید بدانید که در محضر خدا، قلم دست گرفته‌اید. آن وقتی که می‌خواهید تکلم کنید بدانید که زبان شما، قلب شما، چشم شما، گوش شما در محضر خداست. عالم محضر خداست. در محضر خدا معصیت خدا نکنید. در محضر خدا با هم دعوا نکنید سرِ امور باطل و فانی. برای خدا کار بکنید و برای خدا به پیش بروید.»^۱

^۱. صحیفه امام، ج ۱۳، ص: ۴۶۱

۳.۳.۲ شکر نعمت، نعمت افزون کند

اصل شکرگزاری اینست که انسان لذت لطف‌های اطرافش را بچشد و حس کند. همین حس کردن ارزش آنچه داریم از شکرگزاری زبانی مهمتر است. والبته مهمتر از این احساس ارزش نعمت‌ها اینست که نعمت‌ها را در مسیر درست استفاده کنیم. این بالاترین درجه شکرگزاری است.

لحظه لحظه زندگی ما مملو از نعمت‌های الهی است؛ این به خود ما بستگی دارد که تک‌تک این نعمت‌ها را با دقت مشاهده و احساس کنیم یا نادیده بگیریم.

نعمت چشم را در نظر بگیرید که یکی از هزاران هزار نعمتی است که به ما داده شده است. کسی می‌تواند تمام عمرش را به دلیل داشتن این نعمت شگفت‌انگیز در شادی و سرور به سربرد و کسی هم می‌تواند در طول عمرش اصلاً به این نعمت توجه نکند و هیچ‌گاه قدردان آن نباشد. این کاملاً به خود انسان برمی‌گردد که شاکر باشد یا کافر:



انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفوراً
ما راه را به او نشان داده ایم حال یا شاکر است یا ناسپاس

روشن است که کسی که شکرگزاری و قدردانی به معنی توجه و تمرکز بر نعمت‌هایی که دارد، برنامه اصلی زندگی اش است حتی اگر نعمت‌های به ظاهر کمی هم داشته باشد اما بسیار شادتر و بهتر از کسی زندگی می‌کند که نعمت‌های زیادی دارد اما نسبت به این نعمت‌ها توجه ویژه ندارد. اگر انسان بتواند ارزش داشته‌هایش را بچشد، لذتش از داشتن آنها به مراتب بیشتر می‌شود. در قرآن می‌فرماید:

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (لقمان/۱۲)

ما به لقمان حکمت دادیم (یعنی) شکر خدا را بجای آور؛ هر کس شکرگزاری کند، تنها به سود خویش شکر کرده و آن کس که کفران کند، (زیانی به خدا نمی‌رساند) چرا که خداوند بی‌نیاز و ستوده است.

بنابراین فایده ذکر «الحمد لله» که احساس ارزش نعمت‌ها را به ما یادآوری می‌کند اینست که زندگی انسان را لذت بخش تر و شادکامی خودمان را بیشتر می‌کند.

به هنگام تشنگی اگر آبی که برای رفع تشنگی می‌نوشیم را آرام و در چند مرحله و بعد از هر محله با گفتن «الحمد لله» به ارزش آن فکر کنیم، بسیار لذت بیشتری از نوشیدنمان می‌بریم تا وقتی که با عجله و بدون توجه یک لیوان آب را سربکشیم و فوراً به دنبال کارهای دیگرمان برویم. کسی که دائماً به دنبال جنبه‌های مثبت زندگی اش باشد و برای تک‌تک آنها تشکر کند به جایی

مطالب بیشتر

می‌رسد که کل زندگی اش را مملو از نعمت‌هایی می‌بیند که ارزش بسیار زیادی دارند. این معنای قابل فهم افزوده شدن نعمت در صورت شکرگزاری است. چنین کسی در دنیا در شادمانی و سروری زندگی می‌کند و دائماً مشغول به یک صفای معنوی خواهد بود و بلاها و مصیبت‌های دنیا برایش بسیار کوچک می‌شوند.

۳.۳.۳ نیاز مطلق به خدا اخلاص آورد و شرک از بین برد

همه انسان‌ها در تمام جهات خود را نیازمند می‌دانند. انسان مالک هیچ داشته‌ای از خود نیست. انسان حتی صاحب و مالک هوشیاری، قدرت تفکر، حفظ تعادل جسمی و هیچ چیز دیگر خود نیست. چه بسا بدون اختیارش لحظه‌ای یکی از داشته‌های انسان مانند هوشیاری اش از او گرفته شود و او هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد. اگر لحظه‌ای تعادل ما به هم بخورد و زمین بخوریم آیا کاری از دست ما برمی‌آید؟ آیا ما خود صاحب بینایی مان، شنوایی مان، قدرت تفکرمان و معلوماتمان هستیم؟ انسان با کمی توجه می‌فهمد که هیچ

^۱ در قسمتی از زیارت امین الله از خدا می‌خواهیم ما را در دنیا مشغول حمد و ثنای خودش قرار دهد: (مشغولة عن الدنيا بحمدك و ثنائك)

چیزی از خودش ندارد. این نیازمندی و اینکه انسان در داشته های خود هیچ مالکیتی ندارد، باعث می شود که انسان خود را معلق در میان علل و عواملی در اطراف خود بیابد که در ایجاد و کنترل آنها نقشی نداشته و ندارد. به عنوان مثال انسان در تپش قلبش که مهمترین عامل حیاتش است دخالتی ندارد. در احساس خواب و بیداری اش کنترلی ندارد. هر موجود جاندارِ باشعوری برای تک تک توانایی هایش حتی ادامه لحظه لحظه حیاتش نیازمند داشته های بسیاری است که قطعاً خودش آنها را ایجاد نکرده است. این را هر انسانی با هر دین و مسلکی تصدیق می کند.

انسان در زندگی روزمره از این ضعف و وابستگی کامل خود غافل می شود و خود را موجود مستقل و توانایی می پندارد. در قرآن یادآور می شود که هر زمان انسان خود را از همه چیز بریده ببیند در واقع خود را در آن زمان در آغوش خدا می یابد. درحالی که هر لحظه انسان همین طور است. انسان همیشه موجود مضطر و بی چیزی است که کاملاً در آغوش خداست. خدا همان حقیقتی است که انسان در صورت از بین رفتن تمام وابستگی های توهمی اش آن را احساس می کند:

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (عنكبوت ۶۵)

هنگامی که سوار کشتی می شوند [و دست خود را از همه جا کوتاه میابند] خدا را با دینی مخلصانه می خوانند اما هنگامی که خدا آنها را نجات می دهد، مشرک می شوند.

درواقع انسان همیشه در کشتی پرتلاطم حیات در معرض نابودی است. اگر به این وابستگی اش توجه کند خدا را خواهد دید و خواهد خواند و اگر توجه نکند همیشه مشرک خواهد بود. این توجه به اضطرار است که انسان را به توجه خالصانه به خدا می رساند.

۳.۳.۴ توکل به او آرامش دهد

توکل به معنی واگذاری نتیجه کار به خداست. توکل به معنی واگذاری تلاش و انجام وظیفه به خدا نیست؛ بلکه بعد از انجام هر چه از دست انسان برمی آید، توکل معنا پیدا می کند. توکل آرامشی کامل نسبت به آنچه اتفاق می افتد است. ما همیشه نسبت به آنچه اتفاق خواهد افتاد نگرانیم. توکل این نگرانی را فقط منحصر در انجام وظیفه می کند و انسان را نسبت به نتیجه کارش آرامش می بخشد.

اگر اعتقاد به خدا باعث آرامش نسبت به اتفاقات آینده در انسان بشود، اعتقاد به خدا قلبی شده و محصول داده است. اما اگر اعتقاد به خدا ساختگی باشد، میوه توکل از آن به دست نمی‌آید و قاعدتاً اثر ایمان به خدا حاصل نشده است.

به طور کلی یاد خدا باید سینه انسان را گشاده کند، صبر و تحملش را افزایش می‌دهد، او را نسبت به امور سطحی دنیا بی‌نیاز کند و ترس از اتفاقات دنیایی را از دل انسان بیرون کند. به طور کلی همانطور که قرآن می‌گوید:

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (رعد/۲۸)

آگاه باشید که با ذکر خدا دل آرام می‌شود.

با یاد خدا دل انسان‌ها از دغدغه‌ها و اضطراب‌ها آرام می‌شود.

به عنوان مثال در روایات مختلف برای افزایش توکل ذکر «بسم الله الرحمن الرحيم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» توصیه شده است. اثر این ذکر نترسیدن از اتفاقاتی است که در آینده برای انسان رخ می‌دهد. در نتیجه استرس‌ها و نگرانی‌ها از انسان دور می‌شود.

مطالب بیشتر^۱

اگر انسان اضطراب و استرس‌ها را به خصوص انواع مزمن و دائمی آن را از جان خود دور کند از بسیاری از بیماری‌های جسمی نیز در امان خواهد بود. به گفته پزشکان و روانشناسان، اضطراب و نگرانی باعث انواع و اقسام بیماری‌های جسمی می‌شود. در علم پزشکی روشن است که استرس و نگرانی بر سیستم دفاعی بدن، استحکام استخوان‌ها، سیستم گوارش، فشار خون، بیماری‌های قلبی و ... تأثیر زیادی دارد. برعکس دل آرام و بدون تنش جسم سالم را در پی می‌آورد.

۱. این ذکر توکل بر خدا را ایجاد می‌کند و نگرانی از آینده و غصه از گذشته و سوسه‌ها اضطراب آور را از بین می‌برد:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ قَالَ: مَنْ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حِينَ يُصْبِحُ وَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حِينَ يُمَسِّي لَمْ يَخَفْ شَيْطَانًا وَ لَا سُلْطَانًا وَ لَا جُدَامًا وَ لَا بَرَصًا قَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع وَ أَنَا أَقُولُهَا مِائَةً مَرَّةً.

قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقُولُ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص يَا عَلِيُّ أَلَا أَعْلَمُكَ كَلِمَاتٍ إِذَا وَقَعَتْ فِي وَرْطَةٍ أَوْ بَلِيَّةٍ فَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَصْرِفُ بِهَا عَنْكَ مَا يَشَاءُ مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ.

۳.۳.۵ خواندن خدا خواستهات را محقق کند

یکی دیگر از راه‌های ارتباط با خدا صدا زدن او، خواستن یا دعا کردن از او است. با توجه به تاکید که در اسلام بر دعا کردن و خواستن از خدا شده است در این بخش این سوال را بررسی می‌کنیم که به طور کلی استجاب دعا چگونه با عقل توجیه می‌شود؟ آیا انسان با دعا کردن می‌تواند خواست خدا را تغییر دهد؟ آیا انسان می‌تواند با دعا کردن روزی خود را بیشتر کند؟ دیگران را با خود مهربان‌تر کند؟ و خود را در مشکلات زندگی موفق‌تر سازد؟

در پاسخ باید گفت استجاب دعا دو جنبه دارد: استجاب درونی و استجاب بیرونی.

۳.۳.۵.۱ استجاب درونی

استجاب درونی به این معناست که دعا در درجه اول بر درون انسان تاثیر می‌گذارد. می‌توان گفت اصل در دعا نیز همین است. هدف دعا در درجه اول تغییر در خود است نه تغییر در خدا. خواستن ما از خدا پیش از آنکه خدا را تحت تاثیر قرار دهد، دل خودمان را باید تغییر می‌دهد و ظرفیت آن را افزایش می‌دهد. وقتی ظرفیت درونی انسان افزایش پیدا کرد قابلیت آن برای پذیرش نعمت‌ها و خیرات الهی بیشتر می‌شود.

وقتی به شرایط و مقدمات استجاب دعا توجه می‌کنیم می‌بینیم تمام این شرایط مربوط به اصلاح درون ماست.

در روایات مقدماتی برای دعا ذکر کرده اند که همگی به تغییر و تحول درونی در انسان مربوط است:

۱. توجه به خدا و بزرگی و زیبایی او و سپس حمد و ستایشش - ۲. توجه به خود و استغفار از بدی‌های خود - ۳. توجه به انسان‌های پاک و اولیای الهی و درود بر آنها - ۴. توجه به آرزوها و خواسته‌ها و

اصلاح آنها؛ مقصود از اصلاح آرزو ها یعنی اول اینکه آنها را عمومی و همگانی کنیم، دوم اینکه آنها را منصفانه و منطقی کنیم.^۲

طبق این مقدماتی که برای دعا گفته شده است این اتفاقات در درون انسان رخ می دهد و استجابت درونی به وجود می آید: «با شروع دعا انسان به بینهایت هستی توجه می کند؛ در نتیجه آن ضعف و نیازمندی خود را می بیند؛ غرورها و خودبزرگ بینی های دروغینش فرومی ریزد. سپس به اشتباهات و خطاهایی که مرتکب شده نظرمی افکند و بیش از دیگران خود را مقصر در بسیاری از مشکلات می بیند؛ طلب بخشش از گناهان و تصمیم بر اصلاح خود می گیرد؛ به جای انتظارات و توقعات بی جا از دیگران خود را مورد بازنگری و اصلاح قرار می دهد. سپس خوبان عالم را به یاد می آورد و روش زندگی ایشان را مرور می کند؛ با این کار انطباق بیشتری میان رفتارهای خود و ایشان برقرار می کند.»

می توان در هر دعایی هرچند بسیار مختصر و کوتاه این مقدمات را به وجود آورد. همین که انسان به خدا توجه می کند و او را صدا می زند می تواند به طور مختصر تمام این مقدمات را در اعماق جانش مرور کند. با این مقدمات پیش از اینکه خواسته هایی از خدا داشته باشیم، سطح فکر خود را ارتقا داده ایم و خود را در انسانیت رشد داده ایم. در حقیقت با این مقدمات در درجه اول خود را بزرگ تر می کنیم و در نتیجه آماده دریافت فیض بیشتری از طرف خدا می شویم؛ نگاهمان نسبت به هستی کلی تر می شود و از خودبینی و خودخواهی دور می شویم؛ تحمل مان نسبت به ناملایمات بیشتر می شود، توقع مان از دیگران کم می شود و در اصلاح خود تمرکز می کنیم؛ آرامش وجودمان را فرا می گیرد و اضطراب مان کم می شود.

^۱. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: (چون یکی از شما دعا می کند همه را دعا کند که این گونه دعا به اجابت نزدیکتر است و اگر کسی پیش از دعا برای خود برای چهل تن از برادران دینی دعا کند برای خودش و آنها به اجابت می رسد) با این کار نگاه خودخواهانه انسان در دعا تبدیل به نگاه جمع خواهانه می-شود.

^۲. امیر المومنین (ع) در روایتی فرموده است دعا چهار شرط دارد: «خالص کردن درون، حاضر کردن نیت (حضور قلب)، شناخت وسائل و انصاف در درخواست.» بنابراین انسان اگر درخواست غیرمنصفانه از خدای تعالی داشته باشد به خواسته خود نخواهد رسید. تلاش برای منصفانه کردن درخواست از خدا نوعی اصلاح خود است. یعنی انسان پیش از دعا باید خواسته خود را عاقلانه و منصفانه کند و خواسته های خودخواهانه را کنار گذارد.

علاوه بر مقدمات دعا که تأثیر آن بر قلب و دل انسان بیان شد، استجاب دعا شرایطی نیز دارد که بخش مهم آن مربوط به درون انسان است. یعنی انسان باید با تغییر در درون خود این شرایط را کسب کند تا دعایش به استجاب نزدیک تر شود:

۱. دعا با تمام وجود؛ دعای با تمام وجود یعنی عدم اکتفا به گفتن بلکه انجام هر آنچه از دست انسان بر می آید. در روایتی از حضرت علی (ع) آمده: «خداوند دعای بی توجهان را مستجاب نمی کند».^۱ در واقع درخواست نباید تنها از زبان انسان صادر شود، بلکه باید از تمام وجود او برخیزد، و زبان در این قسمت نماینده و ترجمان تمام ذرات وجود انسان باشد.

۲. دلبریدگی از غیر خدا؛ انسان تا وقتی که به راه‌های دیگری غیر از خدا دل بستگی دارد واقعاً خدا را نخواسته است. در زبان می گوید خدا اما به مخلوقات خدا امیدوار است. در صورتی خواندن خدا به طور واقعی محقق می شود که انسان هیچ امیدی به غیر خدا نداشته باشد. در قرآن خدا اجابت کننده مضطر معرفی می کند و می فرماید: ... مَنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ ... (نمل/۶۲) (... کسی که دعای مضطر را اجابت می کند...)^۲

۳. معرفت به خدا؛ عده ای به امام صادق (ع) گفتند دعا می کنیم اما دعایمان مستجاب نمی شود. حضرت گفتند: «به خاطر اینکه کسی را می خوانید که نمی شناسیدش.»^۳ به نظر می آید یک جنبه از معرفت خدا اینست که انسان همه زندگی اش را از خدا بداند.

۴. دعا همراه با قلب تسلیم در مقابل خواست الهی؛ امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید: «من ضامنم برای کسی که در قلبش غیر از رضایت خدا خطور نکند [و در این اندیشه نباشد که ای کاش اتفاقات گذشته طور دیگری رخ می داد] که هر دعایی کند، مستجاب گردد.»^۴ از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که حضرت فرمود: خدای عزوجل به داوود وحی کرد: ای داوود! تو اراده می کنی و من هم اراده می کنم و جز آنچه من اراده می کنم واقع نمی شود. پس اگر در برابر آنچه که من می خواهم تسلیم شوی،

۱. لا يقبل الله عز و جل دعاء قلب لاه

۲. قال أبو عبد الله (عليه السلام): «إذا أراد أحدكم أن لا يسأل ربه شيئاً إلا أعطاه، فليأس من الناس كلهم، و لا يكون له رجاء إلا من عند الله جل ذكره، فإذا علم الله ذلك من قلبه لم يسأله شيئاً إلا أعطاه،

۳. «قال حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: قَالَ قَوْمٌ لِلصَّادِقِ ع نَدَعُو فَمَا يُسْتَجَابُ لَنَا قَالَ لَأَتَّكُم تَدْعُونَ مَنْ لَا تَعْرِفُونَهُ»

۴. «وَأَنَا الضَّامِنُ لِمَنْ لَمْ يَهْجَسْ فِي قَلْبِهِ إِلَّا الرِّضَا أَنْ يَدْعُو اللَّهَ فَيُسْتَجَابَ لَهُ؛

من خواسته‌هایت را به تو عطا می‌کنم؛ و اگر تسلیم آنچه من می‌خواهم نشوی، تو را در آنچه که می‌خواهی به زحمت می‌اندازم. پس از آن، چیزی جز آنچه که من می‌خواهم واقع نمی‌شود [و تو اجری هم نخواهی برد].^۱

مطلب بیشتر

تمام شرایط و مقدماتی که برای دعا گفته شده است، گام‌هایی است برای نزدیک شدن دل و اراده انسان به خدا؛ انسان در اینصورت چیزی جز خواست خدا نمی‌خواهد و جز آنچه خدا رقم می‌زند میلی ندارد. این یعنی رسیدن به مقام رضا و توکل کامل به خدا. این یعنی خدا را صاحب اختیار دانستن و صلاح کار را به خدا سپردن. یعنی تلاش و زحمت در انجام وظیفه و واگذاری نتیجه به خدای تعالی. این نتیجه درونی تمام دعاها و مناجات‌های بنده با خداست.

۳.۳.۵.۲ استجابت بیرونی

استجابت درونی نزدیک شدن خواست بنده به خواست خداست. پس از این تغییر درونی، تغییر بیرونی حاصل می‌شود. تغییر بیرونی به دو صورت اتفاق می‌افتد:

۱. انسان وقتی خودش خوب شود بسیاری از مشکلات بیرونی اش حل می‌شود. بسیاری از مشکلات با تقویت روحی انسان و خدایی شدنش برطرف می‌شود. اختلافات و کشمکش‌های انسان با دیگران، دشمنی‌ها و ناسازگاری‌ها، بسیاری از بیماری‌ها که ناشی از تنش‌ها و استرس‌های روحی و روانی هستند و ناامیدی‌ها و ضعف اراده در اثر همان استجابت درونی که با آغاز هر دعایی در دم اتفاق می‌افتد، برطرف می‌شود.

۲. صورت دیگر استجابت بیرونی در اینست که وقتی انسان خواسته‌هایش خدایی می‌شود و فقط آنچه را خدا می‌خواهد بخواهد، خداوند نیز آنچه را او بخواهد محقق می‌کند. یعنی وقتی انسان خود را به خدا نزدیک کند خواسته‌هایش در عالم مؤثر خواهد شد. در روایتی زیبا آمده است که: من کان لله کان الله له (هر کس برای خدا باشد خدا هم برای او خواهد شد).

در واقع هر کس استجابت درونی را در خود به وجود آورد، خودخواهی اش کمتر می‌شود، منصفانه‌تر دعا می‌کند، اراده‌اش را در راستای خواست خدا جهت می‌دهد، در نتیجه چنین کسی اگر اراده‌ای داشته باشد

۱. «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا دَاوُدُ تُرِيدُ وَ أَرِيدُ وَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا أَرِيدُ فَإِنْ أَسَلَمْتَ لِمَا أَرِيدُ أَعْطَيْتَكَ مَا تُرِيدُ وَ إِنْ لَمْ تُسَلِّمْ لِمَا أَرِيدُ أَتَعْبَتَكَ فِيمَا تُرِيدُ ثُمَّ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا أَرِيدُ»

اراده‌اش که دیگر اراده‌ای خودخواهانه نیست در عالم اثر می‌گذارد و خدا خواسته‌اش را محقق می‌کند.

اما هر قدر خواسته‌های انسان خودخواهانه و متکبرانه باشد اثر دعاها و خواسته‌ها در این مسیر کمتر خواهد

بود.

مطالب بیشتر^{۱۲}

۴ خدا و شرها. مصیبت ها و رنج ها^۱



دفتر فرهنگ معلولین
www.HandicapCenter.com

دیده‌م

انرس، خدائشایی
شیدان گل، ریاض، ۱۳۸۶

مسئله شر یکی از شبهاتی است که در رابطه با وجود خدا مطرح و گفته شده است که وجود مصیبت ها، رنج ها، نقص ها و تبعیض های جهان با وجود خدای خیرخواه، قادر و دانای مطلق تناسب ندارد. منکران خدا (آئیست‌ها) می‌گویند چگونه ممکن است ظلم ها، مرگ ها و بیماری ها در مقابل دیدگان خدایی عالم، قادر و خیرخواه اتفاق بیفتد و او هیچ کاری برای برطرف شدن آنها انجام ندهد.

باید توجه داشت که مسئله شرها و مصیبت‌ها در دنیا مسئله ایست که مومنان را نیز در بسیاری از موارد درگیر می‌کند. اگر انسانی که عمری را در ایمان گذرانده است دچار مصیبت سخت و زمین گیر کننده‌ای شود، این سوال به طور جدی برایش مطرح می‌شود که چرا خدا من را به این مصیبت گرفتار کرده است. اگر نتواند پاسخ مناسبی برای آن پیدا کند در اینجاست که در ایمانش دچار تزلزل می‌شود و به شک می‌افتد که آیا واقعا برنامه‌ای برای من وجود داشته است؟ آیا خدای عادل و حکیمی امور عالم را به بهترین نحو تدبیر می‌کند؟

^۱ . بخشی از مطالب این فصل از مقاله مسأله شر و راه حل های آن (نوشته دکتر محمد محمدرضایی) بوده است.

اندیشمندان به شیوه‌های مختلفی در صدد پاسخ‌گویی از این مسئله برآمده‌اند که چگونه کمال مطلق جهانی پدید آورده است که در آن ظلم و رنج و مصیبت وجود دارد و چرا چنین خدایی این مشکلات را بر طرف نمی‌کند. برخی از این پاسخ‌ها در ادامه آورده شده است. پاسخ‌های شماره ۱ تا ۳ توسط فیلسوفان و اندیشمندان مسلمان و غیرمسلمان مطرح شده است و با وجود اینکه ایرادهایی نیز دارند اما هر یک دارای نکات ارزشمندی هستند. در نهایت پاسخ شماره چهار پاسخ نهایی و کاملی است که از آموزه‌های قرآن فهمیده می‌شود و نگاه انسان را به دنیا به طور کامل متفاوت می‌کند:

۴.۱ شرور لازمه جهان ماده

لازمه عالم ماده تضاد و تراحم است؛ به این معنا که بدون تضاد و تراحم عالم ماده محقق نمی‌شود. اثر ویژه آتش، سوزاندن است و اثر چاقو بریدن. جهان بدون مزاحمت و تضاد همان عالم ملکوت است که ملائکه در آن بدون هیچگونه مزاحمتی برای یکدیگر در آن حضور دارند و تکالیف خود را به طور کامل انجام می‌دهند.

این سینا در الهیات شفا درباره ی شر بودن عالم می‌گوید: اگر بگویند چرا خدا مانع شر در عالم نشد تا جهانی محقق شود که خیر محض است، در پاسخ باید گفت: اگر عالم مادی که همراهی اجتناب‌ناپذیر با شرها دارد، به گونه ای خلق می‌شد که در آن شری محقق نمی‌شد، دیگر، مادی نبود؛ بلکه عالم دیگری می‌شد که خیر محض است؛ در حالی که خداوند، چنین عالمی [عالم ملکوت] را پیش از این خلق کرده است.»

بنابراین جهان‌های مختلفی را می‌توان تصور کرد: (۱) جهان خیر محض، (۲) جهانی که خیر و شر در آن همراه هم باشند اما خیر آن بیشتر از شر آن باشد (۳) جهانی که خیر و شر آن مساوی باشد (۴) جهانی هم خیر و هم شر وجود داشته باشند اما شر آن بیشتر از خیر آن باشد (۵) جهان شر محض.

از میان تمام این جهان‌های قابل تصور، خدای عالم قادر خیرخواه کدام جهان‌ها را خلق می‌کند؟ روشن است که جهان شماره ۱ را قطعاً خلق می‌کند؛ جهان شماره ۲ که خیر آن بیشتر از شر آن باشد را نیز خلق می‌کند چون مجموعاً خیر بیشتری در آن ایجاد می‌شود و جهان‌های شماره ۳ و ۴ و ۵ را خلق نمی‌کند چون ظلم و بیهودگی در خلقت آنها وجود دارد.

جهان شماره ۱ که خیر محض است همان جهان ملائکه است. جهان شماره ۲ همان جهان ماده است که در آن هم خیر وجود دارد و هم شر اما خیر آن بیشتر از شر آن است، بنابراین خدای خیر خواه آن را نیز خلق کرده است. در واقع خلق نکردن جهان شماره ۲ کوتاهی در ایجاد خیرهای بسیار در مقابل شر اندک است و این کوتاهی از خدای خیر خواه رخ نمی‌دهد.

۴.۲ عدمی بودن شرور

اموری که شر خوانده می‌شوند مانند مرگ، فقر، ضعف، پیری، ناتوانی و... از سنخ نیستی‌ها هستند و از آن جهت که آدمی را فاقد حیات، ثروت، توانایی، جوانی و زیبایی می‌نمایند شر قلمداد می‌شوند. پس موجودات دو صنف «خوب‌ها» و «بدها» نیستند؛ بلکه «وجود» مساوی با «خوبی» است و «بدی» امری «عدمی» است. از طرف دیگر «نیستی» آفریده نیست تا نیاز به خالق داشته باشد. وقتی حیات محدود به حدی شد، بعد از آن نیستی است؛ نه آن که نیستی جداگانه آفریده شده باشد تا گفته شود که شر به خدا برمی‌گردد یا آن‌سان که ثنوی‌ها (کسانی که به خدای خیر و خدای شر معتقدند) پنداشته‌اند خالقی دیگر داشته باشد.

این پاسخ مشکل ثنویت را حل می‌کند و نیز نشان می‌دهد که خدا هیچ چیزی که اصالتاً بد باشد نیافریده است؛ اما این پرسش‌ها رخ می‌نماید که چرا خالق عالم خلاء نیستی‌ها و نقص‌ها را با خلقت خوبی‌های بیشتر پر نکرده است؛ یا چرا برخی شرهای وجودی مانند درد در عالم خلق شده‌اند.

۴.۳ نسبی بودن شرور

در یک تحلیل دیگر شرور و بدی‌های موجود در جهان دو نوعند: شرهایی که امری عدمی‌اند، و شرهایی که امری وجودی‌اند اما از آن جهت بد هستند که باعث ایجاد مشکلاتی برای موجودات دیگر می‌شود. شروری که خود عدمی هستند مانند جهل و عجز و فقر صفاتی عدمی هستند؛ اما شروری که وجودی هستند از آن جهت شر هستند که منشا امور عدمی می‌شوند؛ مانند سیل و زلزله و گزنده و درنده و میکروب بیماری. بدون شک بدی این امور نسبی است. زهر مار، برای مار بد نیست، برای انسان و سایر موجوداتی که از آن آسیب می‌بینند بد است. گرگ برای گوسفند بد است ولی برای خودش و برای گیاه بد نیست. همچنانکه گوسفند هم نسبت به گیاهی که آن را می‌خورد و نابود می‌کند بد است ولی نسبت به خودش یا انسان یا گرگ بد نیست.

مولوی می‌گوید:

زهر مار، آن مار را باشد حیات لیک آن، مر آدمی را شد ممات

پس بد مطلق نباشد در جهان بد به نسبت باشد این راهم بدان

این پاسخ، در کنار پاسخ اول برخی مشکلات مربوط به شرور را توضیح می دهد، اما همچنان این اشکال باقی است که چرا خداوند به گونه ای خلقت نکرده است که هیچ موجودی نسبت به موجود دیگر شر نداشته باشد؟

۴.۴ نگرستن به کل آفرینش و توجه به هدف دنیا

هر یک از سه پاسخ نخست به بخشی از شرهای موجود در هستی توجه و برای آن راه حل ارائه می کند. در یک پاسخ کامل تر می توان کل نگری و توجه به هدف از خلقت دنیا را به عنوان پاسخی کامل به مسئله شر مطرح کرد.

هدف از دنیا نه لذت بردن و تن پروری، بلکه مورد محک و آزمون قرار گرفتن است. دنیا با تمام ظرافت‌ها و پیچیدگی‌هایش برپا شده است تا تک تک انسان‌ها که موجوداتی مختار و دارای اراده هستند خود را نشان دهند و به طور اختیاری برای خود ظرفیت درونی ایجاد کنند.

الذی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلِغَكُمْ إِلَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا

آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر

عمل می‌کنید

به عبارت دیگر آنگونه که به نظر می رسد ملائکه موجوداتی هستند که از ابتدا در مرتبه ای از کمال خلق شده اند. اما سطح بالاتری از کمال نیز ممکن است؛ به این شرط که موجوداتی با اراده و تلاش و کوشش خود بدان دست پیدا کنند. دست یابی به این سطح بالاتر از کمال بدون اینکه موجودی برای رسیدن به آن کوشش و تلاش کند، ممکن نیست. یعنی محال است که موجودی بدون اراده شخصی و بدون تحمل سختی به درجه ای بالاتر از ملائکه دست پیدا کند.

با چنین هدفی عالم با تمام پیچیدگی‌هایش خلق شده است تا موجودات مختاری در آن پدید آیند و در مدت عمرشان با پستی‌ها و بلندی‌ها، ناکامی‌ها و کامیابی‌ها، رنج‌ها و لذت‌ها، وصال‌ها و فراق‌ها مواجه شوند و در این کوره حوادث همت، صبر و خیرخواهی خود را به نمایش بگذارند. چنین عالمی با چنین هدفی باید پر از تبعیض‌ها و مصیبت‌ها و مشکلات باشد. در این شرایط ممکن است برخی فرصت اندک،



امکانات کم و برخی عمر طولانی و امکانات فراوان به دست آورند اما همه در حد امکان آزموده می‌شوند و هم عاملی برای آزموده شدن دیگران نیز خواهند شد.

بنابراین مشکلات موجود در دنیا نه تنها نشان از نقص خلقت ندارند بلکه تکمیل‌کننده پازل هستی است و بدون آنها هدف ارزشمند هستی محقق نمی‌شده است. به همین دلیل در قرآن بر آزمودن انسان‌ها با مصیبت‌ها و سختی‌ها تأکید می‌کند و این را جزء برنامه‌های قطعی خدا در خلقت معرفی می‌کند:

وَلَسَبَّوْكُمْ بَشِيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ

قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، و کاهش در مالها و جانها و میوه‌ها، آزمایش می‌کنیم و بشارت ده به استقامت‌کنندگان

با این نگاه است که پس از تحمل مصیبت‌های بسیار عظیم روز عاشورا نقل شده است که حضرت زینب در پاسخ یزید که می‌گوید دیدی که خدا چه بلایی بر سرتان آورد، می‌فرماید: «ما رأیت الا جمیلاً» چیزی جز زیبایی ندیدم. نگرستن به دنیا و تمام بالا و پایین آن، با این نگاه عرفانی و کل‌نگرانه، باعث می‌شود که وجود درد و رنج و شرها و مصیبت‌ها انکار نشود اما همگی در جهت رسیدن به کمال انسانی و پخته شدن خامی‌های انسان‌ها دیده شود.

در یک نگاه کامل‌تر حتی می‌توان علاوه بر انسان کل موجودات را در حرکتی روبه‌خدا در جریان مداوم دانست؛ حیوانات، انسان‌های ناقص‌العقلی که بهره‌کاملی از اندیشه انسانی ندارند، کودکانی که در بدو تولد از دنیا می‌روند و هر موجود دیگر، هریک به اندازه خود در مسیر حرکت به سمت کمال با مشکلاتی مواجه و ورزیده‌تر می‌شود و همگی به سمت خدا ره می‌پیمایند:

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ

هیچ جنبنده‌ای در زمین، و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند، نیست مگر اینکه امت‌هایی همانند شما هستند. ما هیچ چیز را در این کتاب، فروگذار نکردیم سپس همگی به سوی پروردگارشان محشور می‌گردند.

آنچه از این آیه به نظر می رسد که همه موجودات دنیا در حرکت تکاملی به سمت پروردگار مشترکند و مشکلاتی که در این مسیر برایشان رخ می دهد بخشی از آماده سازی آنها برای رسیدن به سرمنزل مقصود است؛ اما به هر حال هریک در حد توان و ظرفیت خود.

یک سوال و پاسخ:

حال یک سوال پیش می آید و آن اینست که اصولا چرا خدای متعال عالم را به صورت محلی برای رشد و تکامل خلق کرده است؟ چرا موجودات کاملی را در بهترین سعادت‌ها خلق نکرده است؟ چرا خداوند همه ما را از ابتدا در بهشت و در مقام قرب خود خلق نکرد؟ در پاسخ به این سوال چند نکته قابل توجه است:

۱. مقام و رتبه‌ای که موجودی با انتخاب خود و با صبر بر سختی‌ها و مشکلات به دست می آورد قابل مقایسه با مقامی نیست که بدون تلاش به موجودی داده شود.

۲. ارزش جهانی که در آن خیر به انتخاب خود مخلوقات ایجاد می شود بسیار بالاتر از جهانی است که مخلوقاتش (احتمالا شبیه جهان ملائکه) بدون انتخاب، در خیر قرار داده شده باشند.

۳. بهشت و جهنم چیزی جدای از انسان‌ها نیست که انسان‌های خوب و بد در آن گذاشته شوند. بلکه مقامی است که انسان‌ها با انتخاب‌های خود در مواجهه با سختی‌ها و لذت‌ها برای خود ایجاد می کنند. بهشت اصولا با انتخاب صبر در مصیبت‌ها و طاعت‌ها آباد و جهنم با انتخاب ظلم و تجاوز شعله ور می شود.^۱

^۱ در نهایت توجه به این نکته لازم است که هدف و انگیزه برای موجودی قابل تصور است که اهداف و مقاصدش فراهم نشده باشد؛ درحالی که کمال مطلق هیچ هدف و مقصد انجام نشده‌ای ندارد تا بخواهد با آفرینش آن را به انجام برساند. درواقع اهداف آفرینش از منظر ماست که معنا پیدا می کند نه از منظر خدای متعال. ذات الهی که نهایت همه مقاصد و اهداف است، هیچ انتظاری و هیچ توقع محقق نشده‌ای ندارد تا با خلقت آن را به انجام رساند. بلکه هر چه خدا می خواهد نزد خدا محقق است. این ما هستیم که گرفتار زمان و تغییر و تحول هستیم و سعی می کنیم بهترین راه زندگی را پیدا کنیم. بهترین راه زندگی همان هدف آفرینش برای ماست. (این مطلب از اصلاحیه دانشجوی محترم حمیدرضا بهره‌بر بر جزوه ترم‌های گذشته برداشت شده است.)

۵.۱ امکان معاد با دلایل تجربی^۱

به وسیله تجربه امکان معاد اثبات می‌شود و احتمال واقع شدن آن تقویت می‌گردد. چراکه انسان تا وقتی خود معاد را به عینه مشاهده نکند نمی‌تواند دلیل تجربی قطعی برای آن داشته باشد. قرآن نیز از دلایل تجربی استفاده می‌کند تا امکان وقوع معاد را نشان دهد و بعید بودن آن را در ذهن انسان از بین ببرد. این درحالی است که هیچ کس نمی‌تواند به طور قطع هم دلیل تجربی ارائه کند براینکه معادی رخ نخواهد داد. بنابراین تنها حربه منکران معاد بعید شمردن آن با استفاده از طرح پرسش‌هایی درباره چگونگی حیات مجدد انسان‌ها و زنده شدن بدن‌های پوسیده و ازبین رفته است. درحالی که نشانه‌های تجربی مختلفی وجود دارد که احتمال معاد را در ذهن انسان تقویت می‌کند برخی از این نشانه‌ها عبارت است از:

۱. آفرینش نخستین انسان؛ تدبیر در آفرینش اولیه انسان، راه را برای پذیرش معاد هموارتر می‌سازد؛ زیرا خداوندی که در آغاز آدمی را آفریده است، در احیای دوباره او ناتوان نخواهد بود:

وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ

او کسی است که آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را بازمی‌گرداند، و این کار برای او آسانتر می‌باشد.

^۱. قسمت امکان و اثبات معاد از کتاب معارف اسلامی ۱ استفاده شده است.

قرآن بر این نکته نیز تاکید دارد که چگونگی خلقت اولیه را با مطالعه و جستجو بر روی زمین به دست آورید سپس ببینید که به همین ترتیب خلقت باز می‌گردد:

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ
بگو: «در زمین بگردید و بنگرید خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرده است؟ سپس
خداوند (به همین گونه) جهان آخرت را ایجاد می‌کند

۲. قدرت بیکران الهی؛ قدرت بی کران خداوند دلیلی دیگر بر امکان معاد است. قرآن با یادآوری مظاهر قدرت الهی در آفرینش جهان بر این حقیقت تأکید می‌ورزد که چنین آفریدگار قادری بر احیای مجدد مردگان توانا است.

۳. نمونه های معاد در طبیعت؛ قرآن رویش گیاهان زیبا و پرطراوت از دل خاک مرده را نمونه ای عینی و ملموس از برانگیختگی انسانها در قیامت می‌داند:

وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فُسْقِنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا
كَذَلِكَ النُّشُورُ

خداوند کسی است که بادهای را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت درآورد سپس ما این
ابرها را به سوی زمین مرده ای راندیم و به وسیله آن، زمین را پس از مردنش زنده
می‌کنیم رستاخیز نیز همین گونه است.

اینکه یک دانه به ظاهر مرده و خشک وقتی در دل زمین مرطوب قرار می‌گیرد زنده می‌شود و حیات پیدا می‌کند نشان دهنده این واقعیت است که طبیعت خصلت زنده کنندگی دارد و هیچ بعید نیست که انسان بیجان و مرده نیز که در دل خاک قرار گرفته است پس از مهیا شدن شرایط حیات مجدد دوباره جان بگیرد و زنده شود.

۴. نمونه های تاریخی معاد؛ در پاره ای از آیات به حوادث تاریخی اشاره شده است که یا نمونه ای عینی از رستاخیز انسان ها در آخرتند و یا دست کم وضعیت کاملا مشابهی را به نمایش می‌گذارد؛ مانند حضرت عزیز و مرگ موقت صدساله اش و اصحاب کهف و خواب حدود سیصدساله شان.

۵. حرکت اجرام آسمانی و زمین؛ طبق برخی نظریات فیزیکی اجرام آسمانی در حال فاصله گرفتن از یکدیگرند و جهان به طور کلی در حال انبساط و گسترش است. این گسترش تا آنجا ادامه پیدا می‌کند که انرژی اولیه این اجرام پایان یابد پس از آن مجددا تمام این اجرام در هم فروخواهند رفت. علاوه بر این

انرژی خورشید و دیگر ستاره‌های پرانرژی موجود در آسمان که کل حیات از آن‌ها انرژی می‌گیرند نیز روزی به پایان خواهند آمد و سیاره‌های خود را در خود فروخواهند برد. این‌ها همان تصویری است که در قرآن درباره قیامت ارائه شده است:

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (۱) وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (تکویر/۲)

آن گاه که خورشید به هم دربیچد، و آن گاه که ستارگان همی تیره شوند،

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ (۱) وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انشَرَّتْ (انفطار/۲)

آن زمان که آسمان از هم شکافته شود. (۱) و آن زمان که ستارگان پراکنده شوند (۲)

همانگونه که میلیون‌ها سال از آغاز آسمان و زمین گذشته تا اکنون ما حیات پیدا کرده ایم پس از مرگ ما هم آسمان و زمین خواهند گشت تا پس از میلیون‌ها یا میلیارد‌ها یا ... سال دوباره شرایط جدید حیات آماده و تمام موجودات مجددا زنده شوند و زندگی جدیدشان متناسب با اعمال و رفتارشان آغاز شود.

۶. برخی از دستاوردهای تجربی که نشان دهنده قدرت ثبت و ضبط کنندگی عالم هستند امکان وقوع معاد را دوچندان می‌کند. در هر سلول تمام نقشه ساختمان بدن انسان درج شده است. کدگذاری موجود در ژنتیک انسان تعیین کننده تمام جزئیات پیچیده بدن انسان است که روشن است تا کنون فقط بخشی از این عجایب کشف شده است. علاوه بر این علم دیگری به نام اپی ژنتیک که چند سالی بیشتر از زمان کشف آن نمی‌گذرد نشان می‌دهد محیط، تجربیات و رفتارهای موجودات نیز بر جنبه‌هایی از ساختار ژنتیک انسان اثر می‌گذارد. بخشی از تغییرات ناشی از واکنش‌های انسان به محیط اطراف به نسل بعدی هر موجود منتقل و بخشی از این تغییرات بدون انتقال باقی می‌ماند.^۱

این یعنی طبیعت قابلیت ثبت و ضبط تمام کارهای تمام موجودات زنده را در خود دارد. اصل قیامت نیز بر پایه ثبت و نگهداری تمام کارهای موجودات بنا شده است، بنابراین این قابلیت یکی از نشانه‌های روشن واقع شدن قیامت در ادامه روند عالم است.

^۱. اپی ژنتیک (Epigenetics) دیدگاهی علمی است که براساس آن ژن‌ها توانایی ثبت برخی ویژگی‌ها از محیط، سبک زندگی و تجربه‌های به دست آمده را دارند. بنابراین برخی وقایع و اتفاقات بر ژن‌ها اثر می‌گذارد. بنابراین ژن‌ها دارای دو بخش هستند: یک بخش آن از قدیم بر جا مانده و حاصل از وراثت از اجدا ماست و بخشی دیگر از آن در زندگی و رفتار ما شکل می‌گیرد. ن.ک:

https://www.ted.com/talks/moshe_szyf_how_early_life_experience_is_written_into_dna

تمام این نشانه‌ها و موارد دیگری از جمله اتفاقاتی که در خواب برای انسان رخ می‌دهد و یا تجربه‌های نزدیک به مرگ امور تجربی‌ای هستند که بعید بودن معاد را در ذهن انسان کم و از لحاظ تجربی احتمال وقوع قیامت و زندگی مجدد را بسیار زیاد می‌کنند.

۵.۲ ضرورت و قطعیت معاد با دلایل استدلالی

قرآن کریم در تبیین معاد به بیان این مطلب که رستاخیز امری ممکن است بسنده نمی‌کند بلکه در برخی آیات به ضروری و قطعی بودن معاد استدلال می‌کند. در این گروه از آیات عمدتاً بر یکی از اوصاف الهی تأکید می‌گردد و وقوع معاد از لوازم گریز ناپذیر آن صفت شمرده می‌شود:

۱. حکمت الهی؛ حکمت الهی به این معنا که کار بیهوده و عبث از او سر نمی‌زند، اقتضا می‌کند که خلقت انسان و آسمان و زمین به همین جهان زودگذر و موقتی که حیات آدمیان آکنده از محرومیت، محدودیت و ناتوانی است محدود نباشد.

۲. عدل الهی؛ یکی از جلوه‌های عدل الهی آن است که مومنان و نیکوکاران را پاداشی شایسته بخشد و کافران و بدکاران را کیفری در خور دهد. از سوی دیگر ملاحظه می‌کنیم که جهان طبیعت به دلیل محدودیت‌هایش گنجایش پاداش و کیفر اعمال همه انسانها را ندارد. حتی با بالاترین مجازات نیز نمی‌توان برخی جانیات را به کمال کیفر داد. بنابراین عدالت خداوندی اقتضا دارد که در جهان دیگری دادگاه عدل الهی برپا گردد و آدمیان متناسب با اعمال ارادیشان مورد ارزیابی قرار گیرند و بر آن اساس مورد برخورد عادلانه قرار گیرند.

به طور کلی حق دانستن عالم هستی به طور قطع معاد را در پی خواهد داشت. چرا که بسیاری از اتفاقات دنیا بدون نتیجه و یا حتی ظالمانه تمام می‌شود و در صورتی مجموعه این عالم حق است که کل مجموعه عالم به دنیا و زندگی چند روزه دنیا خلاصه نشود.

۵.۳ آخرت روی دیگر دنیا^۱

مجازات بر سه گونه است:

۱. مجازات قراردادی (تنبيه و عبرت).
۲. مجازات ناشی از علل طبیعی (مکافات دنیوی).
۳. مجازاتی که تجسم خود جرم است و چیزی جدا از آن نیست. (عذاب اخروی).

۵.۳.۱ مجازات قراردادی (تنبيه و عبرت)

نوع اول مجازات همان کیفرها و مقررات جزائی است که در جوامع بشری به وسیله ی مقننین الهی یا غیر الهی وضع گردیده است. فایده ی اینگونه مجازاتها دو چیز است؛ یکی جلوگیری از تکرار جرم به وسیله ی خود مجرم یا دیگران از طریق رعبی که کیفر دادن ایجاد می کند؛ و به همین جهت می توان این نوع از مجازات را «تنبيه» نامید. فایده ی دیگر، تشفی و تسلی خاطر ستمدیده است و این در مواردی است که از نوع جنایت و تجاوز به دیگران باشد.

قوانین جزائی برای تربیت مجرمین و برای برقراری نظم در جامعه ها ضروری و لازم است؛ هیچ چیز دیگری نمی تواند جانشین آن گردد. این که برخی می گویند بجای مجازات باید مجرم را تربیت کرد و بجای زندان باید آموزشگاه و فرهنگسرا ایجاد کرد، یک مغالطه است؛ تربیت و کار فرهنگی، قطعاً لازم و ضروری است و مسلماً تربیت صحیح از میزان جرائم می کاهد؛ همچنانکه نابسامانی اجتماعی یکی از علل وقوع جرائم است و برقراری نظامات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی صحیح نیز به نوبه ی خود از جرائم می کاهد؛ ولی هیچ یک از اینها جای دیگری را نمی گیرد؛ نه تربیت و نه نظامات عادلانه جانشین کیفر و مجازات می گردد، و نه کیفر و مجازات جانشین تربیت صحیح و نظام اجتماعی سالم می شود.

از طریق تقویت ایمان و ایجاد تربیت صحیح و اصلاح جامعه و از بین بردن علل وقوع جرم می توان از تعداد جرمها و جنایتها تا حدود زیادی کاست و باید هم از این راهها استفاده کرد، ولی نمی توان انکار کرد که مجازات هم در جای خود لازم است و هیچ یک از امور دیگر اثر آن را ندارد. بشر هنوز موفق نشده است و شاید هم هیچ وقت موفق نشود که از طریق اندرزگویی و ارشاد و سایر وسائل آموزشی و پرورشی

۱. عمده مباحث این بخش از کتاب مجموعه آثار شهید مطهری . ج ۱، ص: ۲۲۶ برگرفته شده است.

بتواند همه ی مردم را تربیت کند، و امیدی هم نیست که تمدن و زندگی مادی کنونی بتواند وضعی را بوجود آورد که هرگز جرمی واقع نشود. تمدن امروز نه تنها جرمها را کم نکرده است، بلکه به مراتب آنها را بیشتر و بزرگتر کرده است.

نکته ی جالب این است که اینگونه مجازاتها در جهان آخرت معقول نیست؛ زیرا در آنجا نه جلوگیری از تکرار جرم مطرح است نه تشفی؛ نه آخرت جای عمل است تا عقوبت کردن انسان به این منظور باشد که دوباره مرتکب کردار زشت نشود، و نه خدا-العیاذ باللّٰه- حس انتقامجویی و تشفی [طلبی] دارد که بخواهد برای خالی کردن عقده ی دل خود انتقام بگیرد، و نه در آنجا مسأله ی تشفی قلب مظلومین مطرح است، خصوصاً اگر آن مظلوم از اولیاء خدا و مظاهر رحمت و واسعۀ الهیۀ باشد؛ بدیهی است که برای غیر اولیاء نیز در جهان و انفسا اندکی خیر و رحمت و مغفرت بر یک دنیا انتقام از دشمن ترجیح دارد.

به علاوه، همه ی عذابها که مربوط به حقوق مردم نیست تا گفته شود عدل الهی ایجاب می کند که رضای دل مظلومین از راه انتقام از ظالم تحصیل شود. قسمت مهمی از عذابها مربوط است به شرک، ریا، ترک عبادت خدا و امثال اینها که «حقّ اللّٰه» است نه «حقّ الناس»؛ و در این گونه موارد هیچ یک از دو اثر و خاصیتی که برای مجازاتهای دنیوی هست وجود ندارد.

۵.۳.۲ مجازات ناشی از علل طبیعی (مکافات دنیوی)

دومین نوع از انواع مجازات، کیفرهایی است که رابطه ی علیّ و معلولی با جرم دارند، یعنی معلول جرم و نتیجه طبیعی آن است. این کیفرها را «مکافات عمل» یا «اثر وضعی گناه» می نامند. بسیاری از گناهان، اثرات وضعی ناگواری در همین جهان برای ارتکاب کننده بوجود می آورد. مثلاً شراب خواری علاوه بر اینکه زیانهای اجتماعی ببار می آورد صدمه هایی بر روان و جسم شراب خوار وارد می سازد.

شراب خواری موجب اختلال اعصاب و تصلّب شرائین و ناراحتیهای کبدی می گردد.

فحشاء ممکن است سوزاک و سفلیس تولید کند.

اینها اثر ذاتی گناه است و کیفر قانونی نیست تا گفته شود که باید تناسب جرم و مجازات در آن رعایت گردد. اگر کسی سمّی کشنده را بنوشد و به اندرز نصیحتگو اعتناء نکند خواهد مرد. مردن، نتیجه ی طبیعی و اثر وضعی نوشیدن سمّ است. چنین آدم خیره سری قطعاً می میرد، ولی غلط است که کسی بگوید این بیچاره فقط پنج دقیقه مرتکب جرم شده چرا به کیفر مرگ مبتلا شد و هستی خود را از دست داد؟ اگر به

کسی بگویند خود را از قلّه ی کوه پرت نکن و گرنه نابود می گردی، حق ندارد اعتراض کند و بگوید چه تناسبی هست میان خیره سری من و این جزای شاقّ. اینجا حساب علّت و معلول است. سقوط از کوه یا نوشیدن زهر، علت است و نابودی معلول آن است. اثر آن علتها این است و جز این نتواند بود.

دنیا موسم کشت است و آخرت فصل درو. ولی گاهی برخی از اعمال در همین دنیا، نتایج خود را نشان می دهد و به اصطلاح کشته ها درو می گردد. البته این دریافت ثمره ی عمل و درو کردن کشته، نوعی از جزای الهی است ولی جزای کامل نیست، محاسبه ی دقیق و مجازات کامل در آخرت انجام می گیرد. دنیا خانه ی عمل است و احياناً جزا هم در آن دیده می شود ولی آخرت صد در صد خانه ی جزا و حساب است، در آنجا مجالی برای عمل نیست.

کارهایی که مربوط به مخلوق خداست، خواه نیکی و خدمت به خلق باشد یا بدی و صدمه به مردم، غالباً در همین دنیا پاداش و کیفری دارد بی آنکه چیزی از جزای اخروی آنها کاسته گردد.

بدی کردن با والدین، در همین جهان کیفر دارد مخصوصاً اگر آن بدی - پناه بر خدا - کشتن والدین باشد. حتی اگر پدر و مادر انسان فاسق و یا کافر هم باشند باز هم بدی نسبت به آنها بی عکس العمل نمی ماند.

منتصر عباسی پدرش متوکل را کشت و پس از مدت کوتاهی خودش نیز کشته شد؛ در حالی که متوکل مرد بسیار خبیث و ناپاکی بود؛ متوکل در محافل انس و سرگرمیش امیر المؤمنین علی (ع) را به مسخره می گرفت، دلچکهایش خود را به قیافه ی آن حضرت می ساختند و تقلید در می آوردند و مسخرگی می کردند و در اشعار خویش به او اهانت می کردند. گویند منتصر از او شنید که حضرت فاطمه سلام الله علیها را دشنام می دهد؛ از بزرگی پرسید که مجازاتش چیست؟ وی پاسخ داد قتلش واجب است ولی بدان که هر کس پدرش را بکشد عمرش کوتاه خواهد شد. منتصر گفت من باکی ندارم که در اطاعت خدا عمر من کوتاه گردد. پدرش را کشت و پس از وی هفت ماه بیشتر زنده نماند. (بحار الانوار چاپ آخوندی ج ۱۰ ص ۲۹۶).

علی (ع) در مورد عکس العمل احسان و خدمت به خلق در همین جهان، می فرماید:

لا یرْهَدَنَّکَ فی المعروف من لا یشکره لک، فقد یشکرک علیه من لا یستمع بشیء منه، وقد تدرک من شکر الشاکر اکثر ممّا اضاع الکافر، و الله یحبّ المحسنین
(نهج البلاغه، حکمت ۱۹۵)

«اینکه گاهی به کسی نیکی می کنی و او قدرشناسی نمی کند تو را به کار نیک بی میل نکند چرا که گاه تو پاداش خویش را بیش از آنچه بخواهی از او بگیری از دست کسی می گیری که هیچ به او نیکی نکرده ای و چه بسا که آنچه از شکر انسان قدردان به تو می رسد بیشتر از آنچه باشد که انسان قدرشناس از تو ضایع کرده است. - همه اینها علاوه بر اینست که - خدا نیکوکاران را دوست دارد.

مولوی در مورد عمل و عکس العمل می گوید:

این جهان کوه است و فعل ما ندا
باز آید سوی ما از گه صدا

دیگری در مجازاتها و مکافاتهای دنیا می گوید:

به چشم خویش دیدم در گذرگاه
که زد بر جان موری مرغی راه
هنوز از صید، منقارش نپرداخت
که مرغ دیگر آمد کار او ساخت
چو بد کردی مشو ایمن ز آفات
که واجب شد طبیعت را مکافات

هرچند که این نوع مجازات در بسیاری موارد عادلانه تر و دقیق تر از مجازات های قراردادی است اما در برخی موارد علل طبیعی به کسی آسیب می رساند که در رقم زدن علت های موجود در یک اتفاق مقصر به نظر نمی آید. مثلاً مسافر اتوبوسی که به دلیل بی احتیاطی راننده اتوبوس آسیب می بیند؛ یا کودکی که به دلیل لحظه ای سهل انگاری والدین دچار معلولیت دائم می شود. بنابراین علل و عوامل دنیا نیز نمی توانند عدالت را به طور کامل محقق کنند. بنابراین نباید چنین بیندیشیم که هرگاه صدمه و مصیبتی بر یک فرد یا یک گروه وارد شد حتماً مکافات اعمال آنهاست، زیرا مصائب این جهان فلسفه های دیگری هم دارد؛ آنچه که ما معتقد هستیم این است که در این جهان اجمالاً مکافات عمل هم وجود دارد.

۵.۳.۳ مجازاتی که خود جرم است (مجازات اخروی)

مجازاتهای جهان دیگر، رابطه ی قوی تری با گناهان دارند. رابطه ی عمل و جزا در آخرت نه مانند نوع اول، قراردادی است و نه مانند نوع دوم از نوع رابطه ی علیّ و معلولی دنیایی است، بلکه از آن هم یک درجه بالاتر است. در اینجا رابطه «یگانگی»، «عینیت» و «اتحاد» حکمفرماست؛ یعنی آنچه که در آخرت به عنوان پاداش یا کیفر به نیکوکاران و بدکاران داده می شود خود عمل آنهاست.

قرآن کریم می فرماید:

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ
بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا (آل عمران/۳۰)

«روزی که هر کس آنچه از کار نیک یا زشت انجام داده است حاضر می بیند،
آرزو می کند که کاش بین او و بین کار زشتش مسافت درازی فاصله می بود.»
در جای دیگر می فرماید:

وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظُنُّ رَبُّكَ أَحَدًا (کهف/۴۹).

«آنچه را که انجام داده اند حاضر می یابند و پروردگار تو به احدی ستم نمی کند.»
در جای دیگر می فرماید:

يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالُهُمْ، فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَنْ
يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (زلزال/۶-۸).

«در این روز مردم گروه گروه بیرون می آیند تا در نمایشگاه اعمال، اعمال آنها به
آنها ارائه داده شود. پس هر کس هموزن یک ذره، کار نیک کند آن را می بیند و
هر کس هموزن یک ذره، کار زشت کند می بیند.»

در آیه ای که به قول برخی از مفسرین آخرین آیه ای است از قرآن که نازل شده است می فرماید:

وَأَنْتُمْ يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
(بقره/۲۸۱)

«و پرهیزید از آن روز که بسوی خدا بازگشت داده می شوید، آنگاه به هر کسی
آنچه که فراهم کرده است به تمام و کمال پرداخت می گردد و به آنان ستم نمی
شود.»

درباره ی مال یتیم خوردن تعبیر قرآن کریم این است:

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا
(نساء/۱۰).

«آنان که اموال یتیمان را به ستم می خورند، جز این نیست که در شکم خویش
آتش فرو می برند و بزودی در آتشی افروخته می افتند.»

یعنی مال یتیم خوردن عیناً آتش خوردن است اما چون در این دنیا هستند نمی فهمند، به محض اینکه حجاب
بدن کنار رفت و از این جهان بیرون شدند آتش می گیرند و می سوزند.

قرآن کریم باورداران را چنین اندرز می دهد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُنْتُمْ لَهُمْ لَعْنَةً وَآتَقُوا اللَّهَ... (حشر/۱۸).
«ای ایمان داران، پروای خدا را داشته باشید، و هر کسی باید بنگرد که چه چیزی
برای فردای خود پیش فرستاده است، و از خدا پروا کنید...».

لحن قاطع و صریح عجیبی است، به صورت امر می فرماید: هر کس باید بنگرد که برای فردای خود چه
پیش فرستاده است. سخن از پیش فرستادن است؛ یعنی شما عیناً همان چیزهایی را که اکنون می فرستید
خواهید داشت، لذا درست بنگرید که چه می فرستید.

همچون کسی که وقتی در سفر است اشیائی را خریداری کرده و پیش از خود به وطن خود می فرستد؛ او
باید دقت کند، زیرا وقتی از سفر برگشت و به وطن خویش رسید، در بسته بندی های پستی ای که فرستاده
است همان چیزهایی است که خودش تهیه کرده است؛ ممکن نیست که نوعی کالا پیش فرستد، و هنگام
بازگشت به وطن به نوعی دیگر دست یابد.

در این آیه ی کریمه، دو بار کلمه «اتَّقُوا اللَّهَ» آمده است و بین آنها فقط یک جمله ی کوتاه وجود دارد:
«وَلتَنْتَظِرْ نَفْسَ مَا قَدَّمْتَ لِغَدٍ». شاید در قرآن کریم، مشابهی نداشته باشد که با این فاصله ی کوتاه دو بار امر
به تقوا شده باشد.

باز هم قرآن کریم می فرماید:

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ، وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ، وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ، وَإِذَا الْعِشَارُ
عُطِّلَتْ، وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ، وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ، وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ، وَ
إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ، بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ، وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ، وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ،
وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ، وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ، عَلِمْتَ نَفْسَ مَا أَحْضَرْتَ (تکویر/۱-
۱۴).

«آن زمان که خورشید از درخشش بیفتد؛ ستارگان بی فروغ شوند؛ کوهها سیر داده
شوند؛ شتران آبتن به حال خود رها گردند؛ حیوانات وحشی جمع شوند؛ دریاها
مشتعل شوند؛ جانها جفت گردند؛ دربارہ ی دخترانی که زنده بگور شده اند پرسش
شود که به موجب چه گناهی کشته شدند؟ نامه ها گشوده شود؛ آسمان برکنده
شود؛ دوزخ افروخته گردد و بهشت نزدیک آورده شود، هر کس خواهد دانست
چه آماده و حاضر کرده است.».

یعنی آنچه به آدمی در آن جهان می رسد، اعمّ از نعیم بهشتی و عذاب دوزخی، همه، چیزهایی است که آدمی خودش آماده و حاضر ساخته است، الاّ اینکه در این دنیا آنها را نمی شناسد و در آخرت آنها را خواهد شناخت؛ و این مضمون آیات بسیاری از قرآن کریم است که می فرماید روز قیامت خدا به شما خبر می دهد که شما چه می کردید؛ یعنی شما اکنون خبر ندارید که چه کار می کنید، روز رستاخیز از کار خویش با خبر می شوید و کردار خود را خواهید شناخت.

قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
فَيُنبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (جمعه ۸)

«بگو: مرگی که از آن می گریزید بزودی با شما ملاقات خواهد داشت؛ آنگاه به سوی دانای پنهان و آشکار، برگردانیده می شوید؛ پس شما را به کردارهایتان آگاه می سازد.»

مجازات آخرت، تجسّم یافتن عمل است. نعیم و عذاب آنجا همین اعمال نیک و بد است که وقتی پرده کنار رود تجسّم و تمثّل پیدا می کند؛ تلاوت قرآن صورتی زیبا می شود و در کنار انسان قرار می گیرد؛ غیبت و رنجاندن مردم به صورت خورش سگان جهنّم در می آید.

به عبارت دیگر اعمال ما صورتی ملکی دارد که فانی و موقت است و آن همان است که در این جهان به صورت سخن یا عملی دیگر ظاهر می شود؛ و صورتی و وجهه ای ملکوتی دارد که پس از صدور از ما هرگز فانی نمی شود و از توابع و لوازم و فرزندان جدا ناشدنی ماست. اعمال ما از وجهه ی ملکوتی و چهره ی غیبی باقی است و روزی ما به آن اعمال خواهیم رسید و آنها را با همان وجهه و چهره مشاهده خواهیم کرد؛ اگر زیبا و لذت بخش است نعیم ما خواهد بود و اگر زشت و کریه است آتش و جحیم ما خواهد بود.

قیس بن عاصم که از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) است نقل کرده که روزی با گروهی از «بنی تمیم» خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلّم) شرفیاب شدم، گفتم یا رسول الله! ما در صحرا زندگی می کنیم و از حضور شما کمتر بهره مند می گردیم، ما را موعظه فرماید.

رسول اکرم نصایح سودمندی فرمود و از آن جمله چنین فرمود:

«برای تو به ناچار همنشینی خواهد بود که هرگز از تو جدا نمی گردد؛ با تو دفن می گردد در حالی که تو مرده ای و او زنده است. همنشین تو اگر شریف باشد تو را گرامی خواهد داشت و اگر نابکار باشد تو را به

دامان حوادث می سپارد. آنگاه آن همنشین با تو محشور می گردد و در رستاخیز با تو برانگیخته می شود و تو مسئول آن خواهی بود. پس دقت کن که همنشینی که انتخاب می کنی نیک باشد زیرا اگر او نیک باشد مایه ی انس تو خواهد بود و در غیر این صورت موجب وحشت تو می گردد. آن همنشین، کردار تو است» .

مولوی اشعاری دارد که یکی بودن اعمال و آثار آخرتی آنها را به زیبایی بیان می کند:

ای دریده پوستین یوسفان	گرگ برخیزی از این خواب گران
گشته گرگان یک به یک خواهی تو	می درانند از غضب اعضای تو
ز آنچه می بافی همه روزه بپوش	ز آنچه می کاری همه ساله بنوش
گر ز خاری خسته ای، خود کشته ای	ور حریر و قر دری، خود رشته ای
چون ز دستت زخم بر مظلوم رست	آن درختی گشت و ز آن زقوم رست
این سخنهای چو مار و کژدمت	مار و کژدم می شود گیرد دمت
حشر پر حرص خس مردار خوار	صورت خوکی بود روز شمار
زانیان را گنده اندام نهان	خمرخواران را بود گنده دهان
گند مخفی کان به دلها می رسید	گشت اندر حشر محسوس و پدید
بیشه ای آمد وجود آدمی	بر حذر شو زین وجود ار آدمی
ظاهر و باطن اگر باشد یکی	نیست کس را در نجات او شکی
در وجود ما هزاران گرگ و خوک	صالح و ناصالح و خوب و خشوک
حکم، آن خو راست کان غالبتر است	چون که زر بیش از مس آمد آن زر است
سیرتی کاندرا وجودت غالب است	هم بر آن تصویر، حشرت واجب است

۵.۴ برخی مفاهیم مربوط به آخرت

۵.۴.۱ پل صراط

یکی از مفاهیمی که درباره آخرت شنیده‌ایم «پل صراط» است. درباره پل صراط گفته می‌شود که در آخرت بر روی جهنم پلی است که هر کس بتواند از آن عبور کند به بهشت می‌رسد. حال باید دید اینکه می‌گویند این پل از مو نازک‌تر و از شمشیر تیزتر است چه معنایی دارد؟ نباید به این تصویرسازی عمیق نگاهی ساده و کودکانه داشت. در روایتی پل صراط اینگونه توضیح داده شده است:

از امام صادق درباره صراط پرسیدم، گفتند: آن راه رسیدن به معرفت خدای عزوجل است و دوراه است که یکی در دنیا و یکی در آخرت است. راهی که در دنیاست همان امامی است که اطاعت از او واجب است. هر کس او را بشناسد و از او پیروی کند بر راهی که در آخرت پل جهنم است عبور می‌کند و هر کس امام را در دنیا شناسد پایش بر راه آخرت بلغزد و در جهنم سقوط می‌کند.^۱

با این توضیح روشن می‌شود پل صراط جلوه آخرتی مسیر حق و عدالت در دنیا است. از آنجا که حرکت در مسیر حق و بندگی خدا بسیار دقیق و حساس است و بسیاری از انسان‌ها در آن می‌لغزند، جلوه آخرتی آن نیز پلی بسیار حساس و نازک است که هر کس در این دنیا در آن بلغزد در واقع در آخرت در حال حرکت از این پل لغزیده و در دوزخ افتاده است.

توضیح بیشتر^{۱۳}

۵.۴.۲ دائمی بودن عذاب آخرت

یکی از مطالبی که در قرآن بر آن تاکید شده است عذاب دائمی جهنمیان است. این سوال برای خیلی پیش می‌آید که چرا خدا در آخرت انسان‌ها را به دلیل خطاها و اشتباهات مدت کوتاه دنیا به عذاب دائمی مجازات می‌کند؟ از آنجا که گفته شد مجازات آخرت خود عمل ما است دیگر مجالی برای سوال از تناسب داشتن و نداشتن مجازات و عمل باقی نمی‌ماند.

۱. عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الصِّرَاطِ فَقَالَ هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُمَا صِرَاطَانِ صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَصِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ وَأَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُقْتَرَضُ الطَّاعَةَ مِنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَاقْتَدَى بِهِدَاهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ فَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ.

قرآن در آیه‌ای می‌فرماید کافران وقتی در عذاب گرفتار می‌شوند می‌گویند اگر ما برمی‌گشتیم ایمان می‌آوردیم و نیکوکار می‌شدیم درحالی که دروغ می‌گویند. اینان اگر به دنیا باز گردند مجدداً همان کارهای زشت و شیطانی را تکرار می‌کنند:

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * بَلْ بَدَأ لَهُمْ مَّا كَانُوا يُخْفُونَ مِن قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (انعام/ ۲۸-۲۷)

کاش (حال آنها را) هنگامی که در برابر آتش (دوزخ) ایستاده‌اند، ببینی! می‌گویند: ای کاش (بار دیگر، به دنیا) بازگردانده می‌شدیم، و آیات پروردگاران را تکذیب نمی‌کردیم، و از مؤمنان می‌بودیم! * (آنها در واقع پشیمان نیستند، بلکه اعمال و نیاتی را که قبلاً پنهان می‌کردند، در برابر آنها آشکار شده (و به وحشت افتاده‌اند). و اگر بازگردند، به همان اعمالی که از آن نهی شده بودند بازمی‌گردند؛ آنها دروغگویانند.

درواقع جهنمیان کسانی هستند که هیچگاه قصد جدی برای پذیرش حق و حقیقت و انجام اعمال خیر ندارند؛ نه در دنیا و نه در آخرت. اما وقتی با زشتی دردناک عمل خود مستقیماً روبرو می‌شوند، به دنبال راه فرار می‌گردند و به دروغ می‌گویند کاش به دنیا برمی‌گشتیم و مومن به آیات خدا می‌شدیم درحالی که اگر به حالت دنیا بازگردند که زشتی عملشان آنها را رنج ندهد دوباره همان اعمال زشت را انجام می‌دهند. بنابراین دنیا و آخرت دو حالت جداگانه نیست که انسان‌ها رفتارهای متمایزی نسبت به آنها از خود نشان دهند بلکه دنیا و آخرت دو روی حالت واحد انسان است. «دورویی» و «نان به نرخ روز خوردن» حالتی است که در زندگی برخی انسان‌ها نهادینه می‌شود و تبدیل به جزئی از ذات آنها می‌شود. چنین انسانی در دنیا و آخرت با همین حالت خواهد بود. در دنیا کثیفی اعمالش دیده نمی‌شود اما در آخرت دیده می‌شود. این شخص اگر بعد از دیدن کثیفی اعمالش در آخرت باز به دنیا برگردد در شرایط دنیا مجدداً همان حالت خود را بازیابی خواهد کرد. به همین دلیل برخی عذاب‌های قیامت که به دلیل خباثت و پلیدی عمیق و غیرقابل تغییر برخی انسان‌هاست عذاب‌های دائمی است.

تصاویر به کار گرفته شده در صفحات ۴، ۵، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۲۳، ۲۷، ۳۶، ۳۸ جزوه از فایل ارائه درس اندیشه اسلامی ۱ دکتر حسین مطیع در مجموعه فایل‌های استادیار مرکز آموزش مجازی دانشگاهیان بوده است.

از اشکالات و دشواری‌های جزوه عذرخواهی می‌کنم

زندگیتان با یاد خدا آباد